تکامل و آگاهی

(بنی آدم از علم یابد کمال؟)

Ketabton.com

محمد یوسف اشرفی | دستیار AIدیپ سیک

عقرب ۱۴۰۵ هـ.ش

ketabton.com - The Digital Library

فهرست عناوین

عنوان.....صفحه

مقدمه..... ۱

مسئله تکامل انسان، جایگاه آگاهی، و نسبت میان دانستن و کامل شدن؛پرسش ها، معیارها و روش بررسی چندوجهی

فصل اول: مبانی مفهومی تکامل، آگاهی و کمال..... ۹

· مبحث اول: بازتعریف تکامل انسان؛ از تغییر بیرونی تا تحول درونی

· مبحث دوم: آگاهی؛ سطوح،لایه ها و نقش آن درجهت گیری زندگی

· مبحث سوم: کمال‌به عنوان فرایند؛ معیارها، حدود و تفاوت آن با کمال نمایی

فصل دوم: معیار تکامل انسان؛ دانش، بینش و خرد..... ۲۱

· مبحث اول: دانش‌به مثابه ابزار و بینش‌به مثابه جهت

· مبحث دوم: خردورزی؛ سنجش، نقد و تصمیم در شرایط نابسنده

· مبحث سوم: نسبت علم و فضیلت؛ آیا دانستن به بهترشدن می انجامد؟

ketabton.com - The Digital Library

فصل سوم: آگاهی و خودآگاهی در مسیر کمال..... ۳۵

· مبحث اول: خودآگاهی؛ شناخت‌محدودیت ها،انگیزه ها و مسئولیت

· مبحث دوم: آگاهی اخلاقی؛ تشخیص آسیب و تعهد به کاهش آن

· مبحث سوم: آزادی درونی و خودفرمانی؛ رهایی ازاسارت های ناآگاهانه

فصل چهارم: انسان و آگاهی در نسبت با دیگری..... ۴۸

· مبحث اول: همدلی شناختی و اخلاقی؛ دیدن جهان از چشم دیگری

· مبحث دوم:گفت وگو و صداقت؛ شرایط‌شکل گیری آگاهی مشترک

· مبحث سوم:مسئولیت پذیری؛ کمال فردی در پیوند با بهبود روابط انسانی

فصل پنجم: سنجش وآسیب شناسی مسیر تکامل..... ۵۹

· مبحث اول: معیارهای چندوجهی؛ شناخت، اخلاق، مسئولیت، معنا و انسجام

· مبحث دوم: آگاهی ناقص وکمال نمایی؛ خطر خودفریبی و تحقیر دیگری

· مبحث سوم: تعادل؛ پیوند دانش، آزادی، همدلی و پایداری در عمل

ketabton.com - The Digital Library

جمع بندی..... ۷۰

از دانایی به آگاهی مسئولانه؛ کمال انسان‌به عنوان گسترش
پیوسته شناخت، آزادی درونی و مسئولیت در برابر انسان و جهان

ketabton.com - The Digital Library

مقدمه

مسئله تکامل انسان، جایگاه آگاهی، و نسبت میان دانستن و کامل شدن؛پرسش ها، معیارها و روش بررسی چندوجهی

طرح مسئله

سخن از «تکامل انسان»به آسانی‌می تواند به سوءفهم دچار شود. اگر تکامل را تنها افزایش‌توانایی های بیرونی، انباشت اطلاعات، گسترش‌مهارت ها یا بهبود موقعیت اجتماعی بدانیم،آن گاه پرسش بنیادین از میان‌می رود: انسانِ‌کامل تر چه‌ویژگی ای دارد که انسانِ توانمندتر لزومًا از آن برخوردار نیست؟ عنوان فرعی این کتاب، ادعایی فشرده را پیش‌می گذارد: کمال انسان با دانستن پیوند دارد، نه بابرخورداری های بیرونی و نمایشی. اما همین ادعا،به محض جدی‌گرفته شدن،پرسش های‌تازه ای‌می آفریند. آیا هر دانستنی به کامل شدن‌می انجامد؟ آیامی توان دانست و همچنان در ناآگاهی اخلاقی ماند؟ آیا آگاهی همیشه‌رهایی بخش است، یا خودمی تواند به ابزار خودفریبی وبرتری جویی تبدیل شود؟

ketabton.com - The Digital Library

و اگر کمال انسان تنها با علم سنجیده‌نمی شود، معیارهای دیگر چیست و چگونه با علم پیوندمی یابند؟

این کتاب با پذیرش اهمیت دانش آغازمی شود، اما در دانش متوقف‌نمی ماند. مدعای اصلی آن این است که تکامل انسان فرایندی چندلایه است: لایه شناختی، لایه اخلاقی، لایه خودآگاهی، لایه‌رابطه ای و لایه‌مسئولیت پذیری. آگاهی، در این میان، تنها یک حالت ذهنی نیست؛ نیرویی است که‌جهت گیری انسان را شکل می دهد،محدودیت های او را آشکارمی کند،انگیزه هایش را در معرض نقد قرارمی دهد و او را در برابر دیگری و جهان مسئول می سازد. بنابراین پرسش مرکزی کتاب نه فقط «چه‌می دانیم؟» بلکه «با دانستن خود چه‌می کنیم و چگونه‌می توانیم بهتر بشویم؟» است.

بازتعریف مفاهیم

در این کتاب، «تکامل» به معنای تکامل زیستی یا رشد طبیعی بدن نیست. مراد، تحول کیفی در شیوه بودن انسان است: گسترش توان شناخت، افزایش انسجام درونی، توانایی نقد خویش، کاهش آسیب به دیگری و پایداری در عمل مسئولانه. تکامل، در این معنا، مسیری است نه مقصدی؛ فرایندی است که در آن انسان از وضعیت ناآگاهی نسبت به خود و پیامدهای رفتارش، به سوی آگاهی بیشتر و مسئولیت‌عمیق تر حرکت‌می کند. این حرکت خطی نیست و می تواند دچار توقف،عقب گرد یا انحراف شود.

ketabton.com - The Digital Library

«آگاهی» نیز در این کتاب به معنای صرف داشتن اطلاعات نیست. اطلاعات، ماده خام است؛ آگاهی، توانایی‌فعال کردن‌به هم پیوند زدن وبه کارگرفتن آن درجهت گیری زندگی است. آگاهی سه سطح دارد: آگاهی از جهان بیرون، آگاهی از خود، و آگاهی از نسبت خود با دیگری. سطح اول بدون سطح دوم ناقص است؛ زیرا کسی که جهان رامی شناسد امانگیزه های خود رانمی شناسد، ممکن است دانش خود را در خدمت خودفریبی به کار گیرد. سطح سوم نیز بدون سطح دوم ممکن نیست؛ زیرا شناخت پیامدهای رفتار بر دیگری، نیازمند صداقت با خویش است. ازاین رو، آگاهی در این کتاب پیوندی نزدیک با خودآگاهی و مسئولیت دارد.

«کمال» نیز نه یک صفت ثابت است و نه امتیازی‌قابل نمایش. کمال، در این بررسی، به معنای شکوفایی‌ظرفیت های انسان در جهت‌هم راستایی شناخت، اخلاق و مسئولیت است.کمال نمایی — یعنی نمایش‌کامل بودن بدون تحول درونی — از کمال واقعی جدا می شود. معیار کمال، نه تعداددانسته ها و نه میزان مقبولیت بیرونی، بلکه کیفیت پیوند انسان با خود، با دیگری و با پیامدهای عمل خویش است.

ketabton.com - The Digital Library

چرا معیار؟

هر سخن از تکامل، ناگزیر از معیار سخن‌می گوید. بدون معیار، «تکامل» به‌واژه ای مبهم تبدیل‌می شود که هر کسی‌می تواند آن را بر اساس‌خواسته های خود پر کند. برخی معیارهابیرونی اند: برخورداری، مقام، توانایی فنی یا موفقیت در چشم دیگران. این معیارهابی اهمیت نیستند، امانابسنده اند؛ زیرامی توانند با ناآگاهی اخلاقی، خودمحوری و آسیب به دیگری همراه باشند. برخی معیارهادرونی اند: آرامش، رضایت و احساس معنا.این ها نیز به تنهایی کافی نیستند؛ زیرا ممکن است بر خودفریبی یابی توجهی به پیامدهای بیرونی استوار باشند.

کتاب حاضرمی کوشد معیاری چندوجهی پیش نهد: معیاری که شناخت، خرد، خودآگاهی، همدلی، مسئولیت و تعادل را در یک شبکه به هم پیوندمی زند. در این نگاه، انسان‌کامل تر کسی نیست که تنها بیشترمی داند، بلکه کسی است که‌می داند،می فهمد، می سنجد، نسبت خود را با دیگری‌بازمی شناسد و در عمل به مسئولیت خود پایبندمی ماند. چنین معیاری، هم ازساده سازی پرهیزمی کند و هم امکان نقد را حفظ‌می کند.

ketabton.com - The Digital Library

پرسش های اصلی

این کتاب حول چند پرسش به هم پیوسته سامان یافته است. نخست، تکامل انسان را چگونه باید بازتعریف کرد تا از رشد بیرونی و انباشت اطلاعات جدا شود؟ دوم، آگاهی چه سطوح ولایه هایی دارد و هر لایه چه نقشی درجهت گیری زندگی انسان ایفامی کند؟ سوم، معیارهای تکامل چیست و چگونه‌می توان میان معیارهای بیرونی و درونی تعادل برقرار کرد؟ چهارم، نسبت دانش و خرد چیست؛ آیا دانستن به خودی خود به بهتر شدن‌می انجامد یا نیازمند بینش و اراده اخلاقی است؟ پنجم، خودآگاهی چه نقشی در رهایی ازاسارت های ناآگاهانه دارد؟ ششم، آگاهی در نسبت با دیگری چگونه شکل‌می گیرد و همدلی،گفت وگو و صداقت چه جایگاهی در آن دارند؟ هفتم،مسئولیت پذیری چگونه کمال فردی را با بهبود روابط انسانی پیوندمی دهد؟ و هشتم، چه‌آسیب هایی مسیر تکامل را تهدیدمی کند؛ از جمله آگاهی ناقص،کمال نمایی، خودفریبی و تحقیر دیگری؟

این‌پرسش هابه گونه ای چیده‌شده اند که از مبانی مفهومی آغاز شوند، به معیارها ولایه های آگاهی برسند، سپس نسبت انسان با دیگری را بررسی کنند و در نهایت به سنجش وآسیب شناسی مسیر تکامل بپردازند.

ketabton.com - The Digital Library

روش بررسی

روش این کتاب، تحلیل مفهومی و بررسی انتقادی‌نسبت هاست. به این معنا که نخست مفاهیم کلیدی – تکامل، آگاهی، کمال، خرد، مسئولیت و تعادل – بازتعریف‌می شوند؛ سپس‌نسبت های میان آن ها در قالب‌پرسش های منظم بررسی‌می شود؛ و در پایان، معیارهایی برای سنجش مسیر تکامل پیش نهاده‌می شود. این بررسی، ادعای ارائه یک نظریه تجربی یااندازه گیری کمی ندارد؛ بلکه کوششی است برای‌روشن کردن منطق درونی رابطه میان دانستن وکامل شدن. با این حال، از تجربه انسانی – خودنگری، نقدانگیزه ها، توجه به پیامدهای عمل و آزمون صداقت در رابطه با دیگری –به عنوان ماده تحلیل استفاده‌می کند.

چندوجهی بودن روش نیز اهمیت دارد. تکامل انسان رانمی توان با یک معیار سنجید. اگر فقط بر شناخت تأکید شود، خطر آن است که انسان به موجودی پر از اطلاعات امابی تعهد تبدیل شود. اگر فقط بر اخلاق تأکید شود، خطر آن است که تعهد بدون شناخت به ساده لوحی یا خشکی بینجامد. اگر فقط بر خودآگاهی تأکید شود، خطر آن است که انسان در درون خود بچرخد و از دیگری غافل شود. اگر فقط بر مسئولیت اجتماعی تأکید شود، خطر آن است که فرد خود را درنقش ها گم کند. بنابراین، کتاب‌می کوشد این‌لایه ها را در تعادل ببیند.

ketabton.com - The Digital Library

ساختار کتاب

کتاب در پنج فصل سامان یافته است. فصل اول مبانی مفهومی تکامل، آگاهی و کمال را بازتعریف‌می کند و تفاوت کمال با کمال نمایی را روشن‌می سازد. فصل دوم به معیار تکامل انسان می پردازد و نسبت دانش، بینش و خرد را بررسی‌می کند. فصل سوم آگاهی و خودآگاهی را در مسیر کمال‌می کاود و از خودآگاهی، آگاهی اخلاقی و آزادی درونی سخن‌می گوید. فصل چهارم نسبت انسان و آگاهی را با دیگری بررسی‌می کند: همدلی شناختی و اخلاقی،گفت وگو و صداقت، ومسئولیت پذیری. فصل پنجم به سنجش وآسیب شناسی مسیر تکامل‌می پردازد: معیارهای چندوجهی، خطر آگاهی ناقص وکمال نمایی، و ضرورت تعادل میان دانش، آزادی، همدلی و پایداری در عمل.جمع بندی کتاب، مسیر را از دانایی به آگاهی مسئولانه‌بازمی خواند و کمال انسان رابه عنوان گسترش پیوسته شناخت، آزادی درونی و مسئولیت در برابر انسان و جهان‌صورت بندی‌می کند.

ketabton.com - The Digital Library

ادعا و محدودیت

این کتاب ادعانمی کند تصویری نهایی و بسته از انسان کامل ارائه می دهد. برعکس،می کوشد نشان دهد که سخن از کمال، بدون پذیرش پیچیدگی، ناقص‌می ماند. انسان موجودی است که می تواند بداند و نادانسته عمل کند؛می تواند آگاه باشد و از آگاهی خود بگریزد؛می تواند مسئولیت بپذیرد و در همان حال آن را به دیگری واگذار کند. بنابراین، بررسی تکامل انسان باید هم امیدوارکننده باشد و هم‌واقع بین. امیدوارکننده، زیرا آگاهی و مسئولیت قابل‌گسترش اند؛واقع بین، زیرا این گسترش خطی نیست و همواره در معرض انحراف، خودفریبی و توقف است.

نتیجه ای که این مقدمه پیش‌می گذارد ساده اما سنگین است: دانستن، شرط لازم کمال است، اما شرط کافی نیست. علم زمانی به کمال‌می انجامد که با خرد، خودآگاهی، همدلی و مسئولیت پیوند یابد. آگاهی نیز زمانی‌رهایی بخش است که نه به ابزاربرتری جویی، بلکه به گسترش صداقت و مسئولیت تبدیل شود. مسیر تکامل انسان، در این نگاه، مسیر پیوند میان دانایی و مسئولیت است؛ مسیری که در آن انسان نه تنها بیشترمی داند، بلکه بهترمی بیند، منصفانه ترمی سنجد ومسئولانه تر عمل‌می کند.

ketabton.com - The Digital Library

فصل اول

مبانی مفهومی تکامل، آگاهی و کمال

مبحث اول: بازتعریف تکامل انسان؛ از تغییر بیرونی تا تحول درونی

واژه «تکامل» در کاربرد روزمره اغلب به معنای پیشرفت، رشد یا بهترشدن به کارمی رود؛ اما همین کاربرد گسترده، آن را در معرض ابهام قرارمی دهد. پیشرفت در چه چیزی؟ رشد به کدام سو؟ بهترشدن بر اساس کدام معیار؟ اگر پاسخ روشن نباشد، «تکامل» به‌واژه ای تهی تبدیل‌می شود که هر کسی‌می تواند آن را بر اساس خواسته خود پر کند. ازاین رو، نخستین گام در این بررسی، بازتعریف تکامل انسان است؛ نه‌به عنوان یک مفهوم بدیهی، بلکه به عنوان‌مسئله ای که نیازمند تحلیل است.

ketabton.com - The Digital Library

در فهم رایج، تکامل انسان بیشتر با تغییرات بیرونی سنجیده می شود: افزایش دانش، کسب مهارت، ارتقای موقعیت اجتماعی، افزایش درآمد، گسترش نفوذ یا بهبود جایگاه در چشم دیگران. این معیارهابی اهمیت نیستند؛ زیرا زندگی انسان در جهان بیرون جریان دارد وبی توجهی به‌توانایی های بیرونی،آرمان گرایی نابسنده ای است که انسان را در برابر نیازهای عملی زندگی خلع سلاح‌می کند. با این حال، تغییر بیرونی‌به تنهایی‌نمی تواند معیار تکامل انسان باشد. دلیل نخست آن است که تغییر بیرونی‌می تواند با تحول درونی همراه نباشد. کسی‌می تواند دانش خود را افزایش دهدبی آنکه‌انگیزه های خود را بشناسد؛می تواند مهارتی کسب کند بی آنکه بداند آن مهارت را در خدمت چه هدفی به کارمی گیرد؛ می تواند موقعیت اجتماعی خود را بهبود بخشدبی آنکه کیفیت رابطه اش با دیگران بهتر شود. در چنین حالتی، تغییر رخ داده است، اما تکامل — به معنای تحول کیفی در شیوه بودن — رخ نداده است.

دلیل دوم آن است که تغییر بیرونی‌می تواند با آسیب همراه باشد. تاریخ انسانی و تجربه روزمره نشان‌می دهد که توانایی بیرونی، اگر با آگاهی اخلاقی همراه نباشد،می تواند به ابزار سلطه، فریب یا بی اعتنایی به دیگری تبدیل شود. کسی که توانمندترمی شود اما مسئولیت پذیرترنمی شود، در ظاهر رشد کرده است، اما در عمق، ممکن است از خودآگاهی و همدلی دورتر شده باشد. بنابراین، تکامل انسان رانمی توان تنها با معیارهای بیرونی سنجید؛ زیرا این معیارها جهت را نشان‌نمی دهند، فقط حرکت را نشان‌می دهند.

ketabton.com - The Digital Library

در برابر این نگاه، تکامل درونی قرارمی گیرد: تحول کیفی در شیوه شناخت، احساس، داوری و عمل انسان. تکامل درونی چند ویژگی دارد. نخست، کیفی است نه کمّی. در تکامل درونی، پرسش این نیست که «چقدر بیشترمی دانم؟» بلکه «چگونه‌می دانم و با دانستن خود چه‌می کنم؟» دوم، فرایندی است نه‌لحظه ای. تکامل درونی یک وضعیت ثابت نیست که انسان به آن برسد و در آن بماند؛ مسیری است که در آن حرکت، توقف،عقب گرد و انحراف ممکن است. سوم، درونی و بیرونی را به هم پیوندمی دهد. تکامل درونی به معنای‌بی اعتنایی به جهان بیرون نیست؛ بلکه به معنای آن است که تغییر بیرونی در خدمت تحول درونی قرار گیرد، نه برعکس.

بر این اساس، تکامل انسان رامی توان چنین بازتعریف کرد: فرایند گسترش پیوسته توان شناخت، انسجام درونی، خودآگاهی، همدلی ومسئولیت پذیری‌به گونه ای که انسان بتواند بهتر ببیند،منصفانه تر بسنجد ومسئولانه تر عمل کند. در این تعریف، تکامل نه یک امتیاز قابل نمایش است و نه یک صفت ثابت؛ بلکه کیفیتی است که در نحوه بودن انسان با خود، با دیگری و با پیامدهای عملش آشکار می شود.

نکته مهم آن است که این تعریف، تکامل را از «کامل بودن» جدا می کند. انسان‌کامل تر به معنای انسانی که به نقطه پایان رسیده باشد نیست؛ بلکه انسانی است که در مسیر گسترش آگاهی و مسئولیت قرار دارد.

ketabton.com - The Digital Library

تکامل، در این نگاه، نه رسیدن به کمال مطلق، بلکه حرکت در جهت کمال است. این تفکیک، هم ازآرمان گرایی افراطی پرهیزمی کند و هم از خودرضایتی؛ زیرا انسان را همواره در معرض پرسش و نقد نگه‌می دارد.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث دوم: آگاهی؛ سطوح،لایه ها و نقش آن درجهت گیری زندگی

اگر تکامل انسان فرایندی درونی است، آگاهی نیروی محرکه این فرایند است. اما آگاهی نیز مانند تکامل،به آسانی به سوءفهم دچار می شود. در کاربرد رایج، آگاهی اغلب با داشتن اطلاعات یکی گرفته‌می شود. کسی که‌کتاب های بیشتری خوانده است، اخبار بیشتری‌می داند یا اصطلاحات تخصصی بیشتری به کارمی برد، «آگاه تر» شمرده‌می شود. این نگاه‌بی اهمیت نیست؛ زیرا اطلاعات، ماده خام آگاهی است. اما اطلاعات و آگاهی یکی نیستند.
اطلاعات، انباشته‌می شود؛ آگاهی، فعال‌می شود. اطلاعات، بیرون از انسان قرار دارد؛ آگاهی، در نحوه بودن انسان اثرمی گذارد. کسی می تواند اطلاعات فراوانی درباره عدالت داشته باشد و در همان حال، در رفتار روزمره خودبی انصاف باشد. بنابراین، آگاهی را باید فراتر از اطلاعات تعریف کرد.

آگاهی، توانایی‌فعال کردن‌به هم پیوندزدن وبه کارگرفتن شناخت درجهت گیری زندگی است. آگاهی، انسان را از وضعیت «دانستن منفعل» به «فهم فعال»می برد. در این معنا، آگاهی سه سطح دارد که هر سه، در مسیر تکامل‌ضروری اند.

سطح اول: آگاهی از جهان بیرون. این سطح، شناخت از واقعیت های بیرونی است: طبیعت، جامعه، روابط، ساختارها و پیامدهای عمل. این سطح، پایه آگاهی است؛ زیرا بدون شناخت از جهان، انسان‌نمی تواند پیامدهای رفتار خود را ببیند.

ketabton.com - The Digital Library

اما این سطح،به تنهایی ناقص است. کسی‌می تواند جهان را بشناسد و در همان حال، ازانگیزه های خود غافل باشد. در چنین حالتی، شناخت بیرونی‌می تواند به ابزار خودفریبی تبدیل شود؛ زیرا انسان‌می تواند با استفاده از دانش خود، برای رفتار نادرست خود توجیه بسازد.

سطح دوم: آگاهی از خود. این سطح، شناخت ازانگیزه ها، محدودیت ها،ترس ها،خواسته ها و الگوهای رفتاری خویش است. خودآگاهی، آگاهی از آن چیزی است که انسان را به حرکت وا می دارد و آن چیزی که او را از حرکت‌بازمی دارد. خودآگاهی، بی رحمانه ترین سطح آگاهی است؛ زیرا انسان را در برابر خودش قرارمی دهد و از اومی خواهد که صداقت را جایگزین توجیه کند. بدون خودآگاهی، آگاهی از جهان بیرون‌می تواند به ابزار برتری جویی تبدیل شود؛ زیرا انسان‌می تواند دانش خود را برای تحقیر دیگری یاپنهان کردن‌ضعف های خود به کار گیرد.

سطح سوم: آگاهی از نسبت خود با دیگری. این سطح، شناخت از پیامدهای رفتار انسان بر دیگران و از مسئولیتی است که انسان در برابر آنها دارد. این سطح، بدون سطح دوم ممکن نیست؛ زیرا شناخت پیامدهای رفتار بر دیگری، نیازمند صداقت با خویش است. کسی که‌انگیزه های خود رانمی شناسد،نمی تواند ببیند که رفتارش چگونه بر دیگری اثرمی گذارد. سطح سوم، آگاهی را از درون انسان به رابطه او با جهان گسترش‌می دهد.

ketabton.com - The Digital Library

این سه سطح‌درهم تنیده اند. آگاهی از جهان بدون خودآگاهی، ناقص است؛ خودآگاهی بدون آگاهی از دیگری، خودمحور است؛ و آگاهی از دیگری بدون خودآگاهی، سطحی است. آگاهی کامل، آگاهی ای است که این سه سطح را در یک شبکه به هم پیوند می زند.
آگاهی همچنین‌لایه های مختلفی دارد. لایه شناختی، شامل فهم مفاهیم، تشخیص روابط و توان تحلیل است. لایه عاطفی، شامل توان تشخیص و پذیرش احساسات خود و دیگری است. لایه اخلاقی، شامل توان داوری درباره درست و نادرست و تعهد به آن است. این‌لایه ها نیزدرهم تنیده اند. آگاهی شناختی بدون لایه عاطفی، سرد وبی رحم‌می شود؛ آگاهی عاطفی بدون لایه شناختی، به‌احساسات گرایی گرفتارمی شود؛ و آگاهی اخلاقی بدون هر دو، به شعار تبدیل‌می شود.

نقش آگاهی درجهت گیری زندگی، اساسی است. آگاهی، انسان را از وضعیت «رهابودگی» به وضعیت «جهت مندی»می برد. بدون آگاهی، انسان‌می تواند تحت تأثیرانگیزه های ناخودآگاه، فشارهای بیرونی یاعادت های کورکورانه حرکت کند. با آگاهی، انسان می تواند میان‌انگیزه ها تمایز بگذارد، پیامدها را بسنجد و انتخاب کند. آگاهی، انسان را از اسارت ناآگاهی رهامی کند؛ اما این رهایی، مسئولیت آور است. زیرا کسی که‌می داند، دیگرنمی تواند به ناآگاهی پناه ببرد. آگاهی، انسان را در برابر خودش، در برابر دیگری و در برابر پیامدهای عملش مسئول‌می سازد. ازاین رو، آگاهی و مسئولیت، دو روی یک‌سکه اند.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث سوم: کمال‌به عنوان فرایند؛ معیارها، حدود و تفاوت آن با کمال نمایی

اگر تکامل، مسیر است و آگاهی، نیروی محرکه آن،آن گاه کمال، جهت این مسیر است. اما کمال نیز مانند تکامل و آگاهی،به آسانی به سوءفهم دچارمی شود. در فهم رایج، کمال اغلب‌به عنوان یک وضعیت نهایی تصورمی شود:نقطه ای که انسان به آن‌می رسد و در آن آرام‌می گیرد. این تصور، دو مشکل دارد. نخست آنکه کمال را به یک مقصد ثابت تبدیل‌می کند که با واقعیت پویای زندگی انسانی سازگار نیست. دوم آنکه کمال را به یک امتیازقابل نمایش تبدیل‌می کند که‌می تواند به‌کمال نمایی بینجامد.

در این کتاب، کمال‌به عنوان فرایند فهمیده‌می شود، نه‌به عنوان وضعیت. کمال، مسیر است، نه مقصد. کمال، حرکت است، نه توقف. انسان‌کامل تر، انسانی نیست که به نقطه پایان رسیده باشد؛ بلکه انسانی است که در مسیر گسترش شناخت، خودآگاهی، همدلی و مسئولیت قرار دارد. این نگاه، کمال را ازآرمان گرایی افراطی جدا می کند و آن را به واقعیت زندگی انسانی نزدیک‌می سازد.

اما اگر کمال فرایند است، معیار آن چیست؟ بدون معیار، کمال به واژه ای مبهم تبدیل‌می شود که هر کسی‌می تواند آن را بر اساس خواسته خود پر کند. معیارهای کمال رامی توان در چند دسته بررسی کرد.

ketabton.com - The Digital Library

معیارهای بیرونی، شامل برخورداری، مقام، موفقیت، توانایی فنی یا مقبولیت در چشم دیگران است. این معیارهابی اهمیت نیستند؛ زیرا زندگی انسان در جهان بیرون جریان دارد. اما این معیارها نابسنده اند؛ زیرامی توانند با ناآگاهی اخلاقی، خودمحوری و آسیب به دیگری همراه باشند. کسی‌می تواند از نظر بیرونی موفق باشد و در همان حال، در روابط خودبی انصاف، در داوری خودشتاب زده و در برابر پیامدهای عمل خودبی اعتنا باشد. بنابراین، معیارهای بیرونی، جهت را نشان‌نمی دهند.

معیارهای درونی، شامل آرامش، رضایت، احساس معنا و انسجام درونی است. این معیارها نیزبی اهمیت نیستند؛ زیرا کمال بدون احساس درونی، به خشکی و ریاکاری‌می انجامد. اما این معیارها نیزبه تنهایی کافی نیستند؛ زیرا ممکن است بر خودفریبی یا بی توجهی به پیامدهای بیرونی استوار باشند. کسی‌می تواند احساس آرامش کند و در همان حال، به دیگری آسیب برساند. بنابراین، معیارهای درونی نیز جهت رابه تنهایی نشان‌نمی دهند.

کمال واقعی، در پیوند میان معیارهای بیرونی و درونی آشکار می شود. این پیوند، چندوجهی است و چند مؤلفه دارد:

نخست، شناخت. انسان‌کامل تر، انسان داناتری است؛ اما نه به معنای انباشت اطلاعات، بلکه به معنای فهم فعال. شناخت، شرط لازم کمال است، اما شرط کافی نیست.

ketabton.com - The Digital Library

دوم، خرد. خرد، توان سنجش، نقد و تصمیم در شرایط نابسنده است. خرد، شناخت را به داوری و داوری را به عمل پیوندمی دهد. بدون خرد، شناخت‌می تواند به ابزار خودفریبی تبدیل شود.

سوم، خودآگاهی. خودآگاهی، شناخت ازانگیزه ها،محدودیت ها و الگوهای رفتاری خویش است. بدون خودآگاهی، انسان‌می تواند در بیرون موفق باشد و در درون، از خود بیگانه.

چهارم، همدلی. همدلی، توان دیدن جهان از چشم دیگری است. همدلی، آگاهی را از درون انسان به رابطه او با دیگری گسترش می دهد. بدون همدلی، کمال به خودمحوری تبدیل‌می شود.

پنجم،مسئولیت پذیری.مسئولیت پذیری، تعهد به‌پاسخ گویی در برابر پیامدهای عمل خویش است. بدون‌مسئولیت پذیری، کمال به نمایش تبدیل‌می شود.

ششم، تعادل. تعادل، توان‌نگه داشتن این‌مؤلفه ها در کنار هم است. افراط در هر یک، به اختلال در دیگری‌می انجامد. افراط در شناخت، به‌بی تعهدی؛ افراط در اخلاق، به خشکی؛ افراط در خودآگاهی، به‌درون گرایی افراطی؛ افراط در همدلی، به‌حل شدن در دیگری؛ و افراط در مسئولیت، به فرسودگی‌می انجامد. تعادل، شرط پایداری کمال است.

ketabton.com - The Digital Library

این معیارها، کمال را ازکمال نمایی جدامی کنند.کمال نمایی، نمایش کامل بودن بدون تحول درونی است.کمال نما،به جای آنکه در مسیر گسترش آگاهی و مسئولیت قرار گیرد،می کوشد خود را کامل نشان دهد.کمال نمایی، سه ویژگی دارد: نخست،بیرون گرایی افراطی؛ کمال نما بیشتر به تصویر خود در چشم دیگران اهمیت‌می دهد تا به کیفیت واقعی بودن خود. دوم، انکار نقص؛کمال نمانمی تواند نقص خود را بپذیرد، زیرا پذیرش نقص، تصویرکامل بودن او را فرو می ریزد. سوم، تحقیر دیگری؛کمال نما اغلب برای اثبات‌کامل بودن خود، دیگری را ناقص نشان‌می دهد.

در برابرکمال نمایی، کمال واقعی سه ویژگی دارد: نخست، درون گرایی متعادل؛ انسان‌کامل تر، به کیفیت واقعی بودن خود اهمیت‌می دهد، نه فقط به تصویر خود در چشم دیگران. دوم، پذیرش نقص؛ انسان‌کامل ترمی داند که کامل نیست و این ناآگاهی رابه عنوان بخشی از مسیرمی پذیرد. سوم، احترام به دیگری؛ انسان‌کامل تر، کمال خود را در تحقیر دیگری‌نمی جوید، بلکه در بهبود رابطه خود با دیگری‌می بیند.

کمال‌به عنوان فرایند، حدودی نیز دارد. نخست، حدود شناختی؛ انسان هرگزنمی تواند همه چیز را بداند. آگاهی انسان همواره ناقص است و این نقص، بخشی از وضعیت انسانی است. دوم، حدود اخلاقی؛ انسان هرگزنمی تواندبه طور کامل از خودخواهی رها شود. کشمکش میان خودمحوری ودیگری محوری، بخشی از زندگی اخلاقی است.

ketabton.com - The Digital Library

سوم، حدود عملی؛ انسان هرگزنمی تواند همه پیامدهای عمل خود را کنترل کند. زندگی در شرایط نابسنده، بخشی از وضعیت انسانی است. پذیرش این حدود، نه به معنای تسلیم، بلکه به معنای واقع بینی است. کمال بدون پذیرش حدود، به‌آرمان گرایی افراطی و سپس به ناامیدی‌می انجامد.

درجمع بندی این فصل‌می توان گفت: تکامل انسان، فرایندی درونی است که با آگاهی در سه سطح آن – آگاهی از جهان، خودآگاهی و آگاهی از نسبت با دیگری – و در سه لایه آن – شناختی، عاطفی و اخلاقی – پیوند دارد. کمال، جهت این فرایند است و نه مقصد آن. معیار کمال، چندوجهی است و شناخت، خرد، خودآگاهی، همدلی، مسئولیت و تعادل را در یک شبکه به هم‌می پیوندد. کمال واقعی، ازکمال نمایی جدا است؛ زیرا کمال واقعی بر پذیرش نقص، احترام به دیگری ومسئولیت پذیری استوار است، در حالی که‌کمال نمایی بر انکار نقص، تحقیر دیگری و نمایش‌کامل بودن.فصل های بعدی، این مبانی را در نسبت با معیارهای تکامل، خودآگاهی، رابطه با دیگری وآسیب شناسی مسیر کمال بسط خواهند داد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل دوم

معیار تکامل انسان؛ دانش، بینش و خرد

مبحث اول: دانش‌به مثابه ابزار و بینش‌به مثابه جهت

در فصل پیشین روشن شد که تکامل انسان فرایندی درونی است و کمال، جهت این فرایند. اما جهت، بدون ابزارنمی تواند حرکت کند و ابزار، بدون جهت‌می تواند به انحراف بینجامد. دو مفهوم «دانش» و «بینش» درست در همین نقطه به هم‌می رسند. دانش، ابزار است؛ بینش، جهت. تکامل انسان نه با دانش تنها ممکن است و نه با بینش تنها؛ بلکه در پیوند میان این دو رخ‌می دهد. این مبحث می کوشد نسبت میان این دو را روشن کند و نشان دهد چرا هیچ یک‌به تنهایی‌نمی تواند معیار تکامل باشد.

ketabton.com - The Digital Library

دانش در این کتاب به معنای شناخت‌نظام مند ازواقعیت ها، روابط و سازوکارهاست. دانش، ماده خام آگاهی است. دانش به انسان توانایی‌می دهد: توانایی تحلیل، توانایی‌پیش بینی، توانایی مداخله در جهان. کسی که دانش بیشتری دارد،می تواند پیامدهای رفتار خود را بهتر ببیند،گزینه های بیشتری پیش روی خود داشته باشد و در شرایط پیچیده، تصمیم بهتری بگیرد. ازاین رو، دانش‌بی تردید یکی از ارکان تکامل انسان است. انسانی که از دانش‌بی بهره است، در تاریکی حرکت‌می کند؛ حتی اگر نیت خوبی داشته باشد، ممکن است با ناآگاهی خود به دیگری آسیب برساند.

اما دانش، ابزار است؛ و هر ابزاری، خنثی نیست. ابزار، در دست کسی که جهت ندارد،می تواند به سلاح تبدیل شود. دانش‌می تواند برای درمان به کار رود ومی تواند برای تخریب؛می تواند برای آزادی به کار رود ومی تواند برای سلطه؛می تواند برای‌روشن کردن به کار رود ومی تواند برای‌پنهان کردن. همین ویژگی، نشان‌می دهد که دانش‌به تنهایی‌نمی تواند معیار تکامل باشد. اگر دانش را معیار تکامل بگیریم،آن گاه هر کسی که بیشترمی داند،کامل تر است؛ در حالی که تجربه انسانی نشان‌می دهد که‌می توان بسیار دانست و در همان حال، از خودآگاهی، همدلی و مسئولیت دور بود.

این نقد، به معنای‌بی اهمیت کردن دانش نیست. برعکس، به معنای آن است که دانش باید در جای درست خود قرار گیرد:به عنوان ابزار، نه‌به عنوان معیار نهایی. دانش، شرط لازم تکامل است، اما شرط کافی نیست.

ketabton.com - The Digital Library

انسانی که‌نمی داند،نمی تواند کامل شود؛ اما انسانی که فقط می داند نیز کامل‌نمی شود. این تفکیک، اساسی است؛ زیرا از دو خطا پرهیزمی کند: خطای تحقیر دانش — که به‌ساده لوحی و خرافه گرایی‌می انجامد — و خطای تقدیس دانش — که به علم زدگی وبی تعهدی‌می انجامد.

در برابر دانش، بینش قرارمی گیرد. بینش، توانایی دیدن‌نسبت ها، زمینه ها وجهت هاست. بینش، فراتر از دانستنِ‌جزء به جزء است؛ بینش، دیدن کل در پرتو جزء و دیدن جزء در پرتو کل است. کسی که دانش فراوانی دارد اما بینش ندارد، ممکن است در انبوه اطلاعات گم شود؛ جزئیات را ببیند و جهت را نبیند. در برابر، کسی که بینش دارد،می تواند از میان اطلاعات، آنچه را که اهمیت دارد تشخیص دهد و آنچه را که اهمیت ندارد کنار بگذارد. بینش، دانش را از انبوهی به ساختار، و از ساختار به جهت‌می برد.

بینش سه ویژگی اساسی دارد. نخست،کل نگری. بینش، انسان را از تکه بینی رهامی کند. کسی که بینش دارد،می داند که هر تصمیم، در شبکه ای از پیامدها قرار دارد و هیچ تصمیمی تنها به خودش محدودنمی شود. دوم،زمینه شناسی. بینش، انسان را از انتزاع گرایی و داوری بیرون از زمینه رهامی کند. کسی که بینش دارد،می داند که هر واقعیت، درزمینه ای خاص رخ‌می دهد و بدون توجه به زمینه، داوری‌شتاب زده است. سوم،جهت یابی. بینش، انسان را از سرگردانی رهامی کند. کسی که بینش دارد،می داند که به کدام سومی رود و چرا.

ketabton.com - The Digital Library

نسبت دانش و بینش، نسبت ابزار و جهت است. دانش بدون بینش، به انبوهی‌بی جهت‌می انجامد؛ بینش بدون دانش، به شهودگرایی بی پشتوانه. دانش، بینش را ازتوهم گرایی نجات‌می دهد؛ بینش، دانش را از پراکندگی نجات‌می دهد. دانش، به بینش ماده‌می دهد؛ بینش، به دانش جهت‌می دهد.هیچ یک بدون دیگری کامل نیست. ازاین رو، معیار تکامل انسان نه دانش‌به تنهایی است و نه بینش به تنهایی؛ بلکه پیوند میان دانش و بینش است.

این پیوند، در عمل آشکارمی شود. کسی که دانش و بینش را در هم می آمیزد،می تواند درموقعیت های پیچیده،تصمیم هایی بگیرد که هم مبتنی بر واقعیت باشد و هم در جهت درست. اومی داند که چه‌می داند و چه‌نمی داند؛می داند که دانش او محدود است و بینش او ناقص؛ و در همان حال،می کوشد در پرتو آنچه‌می داند و می بیند، مسئولانه عمل کند. چنین انسانی،کامل تر از کسی است که فقط‌می داند یا فقط‌می بیند.

نکته مهم آن است که دانش و بینش، هر دو قابل‌گسترش اند، اما به شیوه های متفاوت. دانش، با آموزش، مطالعه، تجربه و تمرین گسترش‌می یابد. بینش، با تأمل،پرسش گری، رویارویی با موقعیت های پیچیده و پذیرش‌محدودیت های خود گسترش می یابد. دانش، بیشتر از بیرون‌می آید؛ بینش، بیشتر از درون می جوشد. دانش، بیشتر انباشتنی است؛ بینش، بیشتر تحولی. از این رو، تکامل انسان نیازمند هر دو است: گسترش دانش‌به عنوان ابزار، و گسترش بینش‌به عنوان جهت.

ketabton.com - The Digital Library

بدون گسترش دانش، بینش به شهودبی پشتوانه تبدیل‌می شود؛
بدون گسترش بینش، دانش به انبوهی‌بی جهت.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث دوم: خردورزی؛ سنجش، نقد و تصمیم در شرایط نابسنده

اگر دانش ابزار است و بینش جهت،آن گاه خرد نیرویی است که این دو را در موقعیت عمل به هم پیوندمی دهد. خرد، توانایی سنجش، نقد و تصمیم در شرایط نابسنده است. شرایط نابسنده، وضعیتی است که در آن، اطلاعات کامل نیست، زمان محدود است، پیامدهانامعلوم اند وارزش ها درکشمکش اند. در چنین شرایطی، دانش‌به تنهایی کافی نیست؛ زیرا دانش، همیشه ناقص است. بینش به تنهایی نیز کافی نیست؛ زیرا بینش، همیشه کلی است. خرد، چیزی است که در فاصله میان دانش ناقص و بینش کلی، تصمیم را ممکن‌می سازد.

خرد سه کارکرد اساسی دارد: سنجش، نقد و تصمیم.

سنجش، توانایی‌وزن کردن‌گزینه ها، پیامدها وارزش ها در برابر یکدیگر است. کسی که خردمند است،می داند که هیچ‌گزینه ای بی هزینه نیست و هیچ تصمیمی‌بی پیامد. اومی کوشدهزینه ها و پیامدها را ببیند و میان آنها تعادل برقرار کند. سنجش، نیازمند صبر است؛ زیرا داوری‌شتاب زده، اغلب سطحی است. سنجش، نیازمند صداقت است؛ زیرا انسان‌می تواند با انتخاب معیارهای دلخواه، هر تصمیمی را توجیه کند. سنجش، نیازمند فروتنی است؛ زیرا انسان باید بپذیرد که ممکن است اشتباه کند.

ketabton.com - The Digital Library

نقد، توانایی فاصله گرفتن از باورها،انگیزه ها وعادت های خویش است. کسی که خردمند است،می تواند از خود بپرسد: چرا این را باور دارم؟ چه چیزی مرا به این سومی کشد؟ آیا توجیه من، توجیه است یا خودفریبی؟ نقدبی رحمانه ترین کارکرد خرد است؛ زیرا انسان را در برابر خودش قرارمی دهد. اما نقدرهایی بخش ترین کارکرد خرد نیز هست؛ زیرا انسان را از اسارت باورهای ناآزموده، انگیزه های ناشناخته وعادت های کورکورانه رهامی کند. بدون نقد، انسان‌می تواند تمام عمر در چارچوبی حرکت کند که هرگز آن را برنگزیده است.

تصمیم، توانایی گذار از سنجش و نقد به عمل است. کسی که خردمند است،می داند که سنجش‌بی پایان، به تعویق‌می انجامد و نقدبی پایان، به‌فلج شدگی. خرد، در نهایت، باید به تصمیم بینجامد؛ تصمیمی که مبتنی بر آنچه‌می دانیم، در پرتو آنچه می بینیم، و در پذیرش آنچه‌نمی دانیم گرفته‌می شود. تصمیم خردمندانه، تصمیمی است که هم به واقعیت پایبند است و هم به ارزش؛ هم به پیامدها توجه دارد و هم به مسئولیت؛ هم جسور است و هم فروتن.

این سه کارکردرهم تنیده اند. سنجش بدون نقد، به‌محافظه کاری می انجامد؛ نقد بدون سنجش، به بدبینی؛ تصمیم بدون سنجش و نقد، به‌شتاب زدگی. خرد، توانایی‌نگه داشتن این سه در کنار هم است.

ketabton.com - The Digital Library

نکته اساسی آن است که خرد، در شرایط نابسنده معنامی یابد. اگر شرایط کامل بود، اگر اطلاعات کامل بود، اگر پیامدها معلوم بود، اگرارزش ها در کشمکش نبودند، خرد لازم نبود. در چنین شرایطی، دانش‌به تنهایی کافی بود. خرد، پاسخ انسان به وضعیت نابسندگی است. خرد، توانایی حرکت در تاریکی، با چراغی ناقص است. از این رو، خرد، فضیلتی است که‌هیچ گاه‌به طور کامل به دست نمی آید؛ بلکه همواره در حال‌شکل گیری است. انسان خردمند، انسانی است که‌می داندنمی داند و در همان حال، تصمیم‌می گیرد؛ می داند که ممکن است اشتباه کند و در همان حال، مسئولیت اشتباه خود رامی پذیرد.

خرد، در نسبت با دانش و بینش، نقش پیونددهنده دارد. دانش، ماده‌می دهد؛ بینش، جهت‌می دهد؛ خرد، این دو را در موقعیت عمل به هم‌می پیوندد. بدون خرد، دانش‌می تواند به انبوهی بی جهت تبدیل شود و بینش به‌کلی گویی‌بی عمل. بدون دانش و بینش، خرد به شهودگرایی‌بی پشتوانه تبدیل‌می شود. ازاین رو، معیار تکامل انسان، نه دانش تنهاست، نه بینش تنها، و نه خرد تنها؛ بلکه پیوند میان این سه است.

اما خرد،محدودیت هایی نیز دارد. نخست، محدودیت شناختی؛ خرد، در چارچوب آنچه‌می داند عمل‌می کند ونمی تواند از محدودیت دانش خود فراتر رود. دوم، محدودیت عاطفی؛ خرد، می تواند تحت تأثیر احساسات،ترس ها وخواسته ها قرار گیرد.

ketabton.com - The Digital Library

سوم، محدودیت اجتماعی؛ خرد، در چارچوب فشارهای اجتماعی، هنجارها و منافع عمل‌می کند. پذیرش این‌محدودیت ها، بخشی از خرد است. کسی که‌محدودیت های خرد خود رانمی پذیرد، به خردنمایی گرفتارمی شود؛ یعنی به نمایش خردمندی بدون فروتنی. خرد واقعی، همواره با فروتنی همراه است.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث سوم: نسبت علم و فضیلت؛ آیا دانستن به بهترشدن می انجامد؟

پرسش بنیادین این مبحث، ساده اما سنگین است: آیا دانستن به بهترشدن‌می انجامد؟ این پرسش، در طول تاریخ اندیشه انسانی، پاسخ های متفاوتی گرفته است. برخی‌گفته اند که علم، به خودی خود به فضیلت‌می انجامد؛ زیرا کسی که‌می داند، نمی تواند بدی کند. برخی دیگرگفته اند که علم و فضیلت دو قلمرو جداگانه اند؛ کسی‌می تواند عالم باشد و بدکار. این مبحث‌می کوشد نشان دهد که‌هیچ یک از این دو پاسخ‌به تنهایی درست نیست؛ بلکه نسبت علم و فضیلت، نسبتی پیچیده و چندلایه است.

دیدگاه نخست: علم به فضیلت‌می انجامد. این دیدگاه بر این فرض استوار است که بدی، از ناآگاهی‌می آید. کسی که‌می داند چه کاری درست است، آن را انجام‌می دهد. کسی که بدی‌می کند،نمی داند که بدی‌می کند یانمی داند که چه چیزی بهتر است. بر اساس این دیدگاه، گسترش علم‌به خودی خود به گسترش فضیلت‌می انجامد. این دیدگاه، جذاب است؛ زیرا امیدوارکننده است وراه حل‌ساده ای پیش‌می نهد: اگرمی خواهیم انسان بهتر شود، باید علم او را گسترش دهیم.

ketabton.com - The Digital Library

اما این دیدگاه، با تجربه انسانی سازگار نیست. تجربه نشان‌می دهد که انسان‌می تواند بداند و بدی کند. کسی‌می تواند بداند که دروغ بد است و دروغ بگوید. کسی‌می تواند بداند که‌بی انصافی آسیب می رساند وبی انصاف باشد. کسی‌می تواند بداند که دیگری رنج می برد وبی اعتنا بماند. این شکاف میان دانستن وعمل کردن، یکی ازعمیق ترین مسائل زندگی اخلاقی است. اگر علم‌به خودی خود به فضیلت‌می انجامید، این شکاف وجود نداشت. بنابراین، دیدگاه نخست نابسنده است.

دیدگاه دوم: علم و فضیلت دو قلمروجداگانه اند. این دیدگاه بر این فرض استوار است که علم، ابزاری خنثی است و فضیلت، امری جداگانه. کسی‌می تواند عالم باشد و بدکار؛ کسی‌می تواندبی سواد باشد و نیکوکار. بر اساس این دیدگاه، گسترش علم‌به خودی خود به گسترش فضیلت‌نمی انجامد؛ بلکه باید فضیلت را جداگانه پرورش داد. این دیدگاه‌واقع بینانه تر است؛ زیرا شکاف میان دانستن وعمل کردن رامی پذیرد. اما این دیدگاه نیز نابسنده است؛ زیرا نسبت علم و فضیلت رابه کلی قطع‌می کند و نقش علم در شکل گیری فضیلت را نادیده‌می گیرد.
کسی که‌می داند،می تواند بهتر ببیند. کسی که‌نمی داند، حتی اگر نیت خوبی داشته باشد، ممکن است با ناآگاهی خود به دیگری آسیب برساند. علم،می تواند درک انسان را از پیامدهای رفتار خود گسترش دهد؛می تواند انسان را از تعصب، خرافه و داوری شتاب زده رها کند؛می تواند انسان را در برابر دستکاری و فریب مقاوم تر کند.

ketabton.com - The Digital Library

بنابراین، علم‌بی اثر نیست؛ اما اثر آن، خودکار نیست. علم، شرط لازم فضیلت است، اما شرط کافی نیست.

دیدگاه سوم: نسبت پیچیده. در این نگاه، نسبت علم و فضیلت، نسبتی پیچیده و چندلایه است. علم، فضیلت را ممکن‌می سازد، اما تضمین‌نمی کند. علم،می تواند به فضیلت کمک کند، امامی تواند به بدی نیز کمک کند. علم، ابزاری است که در دست انسان قرار می گیرد و انسان، موجودی است باانگیزه های متنوع، باترس ها و خواسته ها، با خودفریبی و خودمحوری. علم، این‌انگیزه ها را حذف نمی کند؛ بلکه‌می تواند آنها را تقویت کند. کسی که‌می داند، می تواند بهتر فریب دهد؛می تواند بهتر سلطه کند؛می تواند بهتر توجیه بسازد. ازاین رو، علم‌به خودی خود به بهترشدن‌نمی انجامد.

این دیدگاه، سه نتیجه اساسی دارد. نتیجه نخست: علم، باید با خرد، خودآگاهی، همدلی و مسئولیت پیوند یابد تا به فضیلت بینجامد. علم‌به تنهایی، به‌علم زدگی‌می انجامد؛ یعنی به تقدیس علم بدون توجه به جهت و پیامد. نتیجه دوم: فضیلت، باید با علم پیوند یابد تا ازساده لوحی و خشکی رها شود. فضیلت بدون علم، می تواند به تعصب، خرافه یابی اثری بینجامد. نتیجه سوم: نسبت علم و فضیلت، نسبتی پویا و در حال‌شکل گیری است، نه نسبتی ثابت و از پیش‌تعیین شده. این نسبت، در هر موقعیت، در هر تصمیم و در هر رابطه، از نو شکل‌می گیرد.

ketabton.com - The Digital Library

پرسش «آیا دانستن به بهترشدن‌می انجامد؟» رامی توان چنین بازصورت بندی کرد: دانستن، بهترشدن را ممکن‌می سازد، اما آن را تضمین‌نمی کند. دانستن، شرط لازم است، اما شرط کافی نیست. برای اینکه دانستن به بهترشدن بینجامد، باید سه شرط دیگر نیز فراهم شود: نخست، خرد؛ یعنی توان سنجش، نقد و تصمیم در شرایط نابسنده. دوم، خودآگاهی؛ یعنی شناخت ازانگیزه ها، محدودیت ها و الگوهای رفتاری خویش. سوم،مسئولیت پذیری؛ یعنی تعهد به‌پاسخ گویی در برابر پیامدهای عمل خویش.
بدون خرد، علم به انبوهی‌بی جهت تبدیل‌می شود. بدون خودآگاهی، علم به ابزار خودفریبی تبدیل‌می شود. بدون مسئولیت پذیری، علم به ابزاربی تعهدی تبدیل‌می شود. بنابراین، معیار تکامل انسان، نه علم‌به تنهایی است و نه فضیلت‌به تنهایی؛ بلکه پیوند میان علم، خرد، خودآگاهی و مسئولیت است.

نکته پایانی این مبحث، آن است که نسبت علم و فضیلت، نسبتی اخلاقی است، نه فقط شناختی. پرسش «آیا دانستن به بهترشدن می انجامد؟» پرسشی است درباره اینکه انسان با دانستن خود چه می کند. پاسخ این پرسش، در گرو انتخاب انسان است. انسان می تواند علم خود را در خدمت دیگری به کار گیرد یا در خدمت خود؛می تواند از علم خود برای‌روشن کردن استفاده کند یا برای پنهان کردن؛می تواند علم خود را به ابزار مسئولیت تبدیل کند یا به ابزاربرتری جویی. ازاین رو، علم، انسان را در برابر انتخاب قرار می دهد؛ و همین انتخاب، جایی است که تکامل یا انحطاط انسان آشکارمی شود.

ketabton.com - The Digital Library

درجمع بندی این فصل‌می توان گفت: معیار تکامل انسان، نه دانش تنهاست، نه بینش تنها، نه خرد تنها، و نه فضیلت تنها؛ بلکه پیوند میان این چهار است. دانش، ابزار است؛ بینش، جهت؛ خرد، پیونددهنده؛ و فضیلت،جهت گیری اخلاقی این پیوند. علم، بهترشدن را ممکن‌می سازد اما تضمین‌نمی کند. برای اینکه علم به بهترشدن بینجامد، باید با خرد، خودآگاهی، همدلی و مسئولیت پیوند یابد.فصل های بعدی، این پیوند را در نسبت با خودآگاهی، رابطه با دیگری وآسیب شناسی مسیر کمال بسط خواهند داد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل سوم

آگاهی و خودآگاهی در مسیر کمال

مبحث اول: خودآگاهی؛ شناخت‌محدودیت ها،انگیزه ها و مسئولیت

در فصل پیشین روشن شد که دانش، ابزار است و بینش، جهت؛ و خرد، این دو را در موقعیت عمل به هم‌می پیوندد. اماهیچ یک از این ها بدون خودآگاهی‌نمی توانند به تکامل انسان بینجامند.
خودآگاهی، سنگ بنای مسیر کمال است؛ زیرا انسان بدون شناخت از خود،نمی تواند بداند که دانش خود را در خدمت چه چیزی به کارمی گیرد، بینش خود را به کدام سومی برد و خرد خود را در چه چارچوبی عمل‌می کند. خودآگاهی، آگاهی از خودبه عنوان‌سوژه ای است که‌می داند،می خواهد،می ترسد و مسئول است. این مبحث می کوشد سه مؤلفه اساسی خودآگاهی را بررسی کند: شناخت محدودیت ها، شناخت‌انگیزه ها و شناخت مسئولیت.

ketabton.com - The Digital Library

نخست، شناخت‌محدودیت ها. انسان موجودی محدود است. محدودیت های اوچندگونه اند: محدودیت شناختی، محدودیت عاطفی، محدودیت عملی و محدودیت اخلاقی. محدودیت شناختی به این معناست که انسان هرگزنمی تواند همه چیز را بداند. دانش او همواره ناقص است، بینش او همواره کلی است و خرد او همواره در چارچوب‌دانسته هایش عمل‌می کند. محدودیت عاطفی به این معناست که انسان تحت تأثیر احساسات،ترس ها، خواسته ها وزخم های گذشته قرار دارد. این احساسات‌می توانند داوری او را منحرف کنند و او را از دیدن واقعیت بازدارند. محدودیت عملی به این معناست که انسان هرگزنمی تواند همه پیامدهای عمل خود را کنترل کند. زندگی در شرایط نابسنده، بخشی از وضعیت انسانی است. محدودیت اخلاقی به این معناست که انسان هرگزنمی تواندبه طور کامل از خودخواهی رها شود. کشمکش میان خودمحوری ودیگری محوری، بخشی از زندگی اخلاقی است.

شناخت این‌محدودیت ها، نه به معنای تسلیم، بلکه به معنای فروتنی است. کسی که‌محدودیت های خود رامی شناسد،می داند که ممکن است اشتباه کند؛می داند که دانش او ناقص است؛ می داند که داوری اومی تواند تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. این شناخت، او را از خودبسندگی رهامی کند. خودبسندگی، ریشه بسیاری ازانحراف ها در مسیر کمال است؛ زیرا کسی که خود را بی نیاز از بازنگری‌می داند، دیگرنمی آموزد و کسی که‌نمی آموزد، در مسیر تکامل متوقف‌می شود.

ketabton.com - The Digital Library

دوم، شناخت‌انگیزه ها. انسان موجودی است باانگیزه های متنوع و اغلب ناخودآگاه. اومی تواند بکوشد، اما نه همیشه‌به خاطر دلیل هایی که خودمی گوید. اومی تواند کمک کند، اما نه همیشه از سر همدلی؛ گاه از سر احساس برتری، گاه از سر ترس از طرد شدن، گاه از سر جبران کمبودی درونی. خودآگاهی، توانایی دیدن این انگیزه هاست. کسی که خودآگاه است،می تواند از خود بپرسد: چرا این کار رامی کنم؟ چه چیزی مرا به این سومی کشد؟ آیا دلیلی که می آورم، دلیل واقعی است یا توجیهی برای‌پنهان کردن‌انگیزه ای دیگر؟ این‌پرسش هابی رحمانه اند؛ زیرا انسان را در برابر خودش قرارمی دهند. امارهایی بخش نیز هستند؛ زیرا انسان را از اسارت انگیزه های ناشناخته رهامی کنند.

شناخت‌انگیزه ها، سه فایده اساسی دارد. فایده نخست: انسان را از خودفریبی رهامی کند. خودفریبی، یکی ازعمیق ترین موانع تکامل است؛ زیرا انسان را از دیدن واقعیت خودبازمی دارد. فایده دوم: انسان را در انتخاب آزادترمی کند. کسی که‌انگیزه های خود را می شناسد،می تواند میان آنها تمایز بگذارد و انتخاب کند، نه اینکه تحت تأثیر آنها رانده شود. فایده سوم: انسان را در رابطه با دیگری منصف ترمی کند. کسی که‌انگیزه های خود رامی شناسد، کمتر دیگری را ابزارخواسته های خودمی کند.

ketabton.com - The Digital Library

سوم، شناخت مسئولیت. خودآگاهی، تنها شناخت‌محدودیت ها و انگیزه ها نیست؛ بلکه شناخت مسئولیت نیز هست. انسان موجودی است که در برابر خود، در برابر دیگری و در برابر پیامدهای عملش مسئول است. خودآگاهی، انسان را از وضعیت معصومیت ناآگاهانه بیرون‌می آورد. کسی که‌می داند، دیگرنمی تواند به ناآگاهی پناه ببرد. این، بار سنگینی است؛ زیرا آگاهی، انسان را در برابر انتخاب قرارمی دهد و انتخاب، مسئولیت‌می آورد. اما همین بار، شرط کمال است. کسی که مسئولیت‌نمی پذیرد، در سطحی از ناپختگی باقی‌می ماند؛ حتی اگر دانش فراوانی داشته باشد.

شناخت مسئولیت، سه سطح دارد. سطح اول: مسئولیت در برابر خود. انسان مسئول است که استعدادهای خود را بشناسد، محدودیت های خود را بپذیرد و در مسیر گسترش آگاهی و خرد حرکت کند. سطح دوم: مسئولیت در برابر دیگری. انسان مسئول است که پیامدهای رفتار خود را بر دیگران ببیند و تا حد امکان از آسیب به آنها بپرهیزد. سطح سوم: مسئولیت در برابر پیامدهای ناخواسته. انسان مسئول است که بپذیرد عمل اومی تواند پیامدهایی داشته باشد که اوپیش بینی نکرده است؛ و در چنین حالتی، مسئولیت‌پاسخ گویی و جبران را بپذیرد.

این سه مؤلفه خودآگاهی — شناخت‌محدودیت ها، شناخت انگیزه ها و شناخت مسئولیت —درهم تنیده اند. بدون شناخت محدودیت ها، انسان به خودبسندگی گرفتارمی شود. بدون شناخت انگیزه ها، انسان به خودفریبی گرفتارمی شود.

ketabton.com - The Digital Library

بدون شناخت مسئولیت، انسان به‌بی تعهدی گرفتارمی شود.
خودآگاهی کامل،خودآگاهی ای است که این سه را در یک شبکه به هم پیوندمی زند.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث دوم: آگاهی اخلاقی؛ تشخیص آسیب و تعهد به کاهش آن

اگر خودآگاهی، شناخت از خود است، آگاهی اخلاقی، شناخت از نسبت خود با دیگری است. آگاهی اخلاقی، توانایی تشخیص آسیب و تعهد به کاهش آن است. این تعریف، ساده اما سنگین است؛ زیرا دو مؤلفه اساسی دارد: تشخیص و تعهد. تشخیص بدون تعهد، به بی تفاوتی‌می انجامد؛ تعهد بدون تشخیص، به شعار یا خشکی. آگاهی اخلاقی، پیوند میان این دو است.

تشخیص آسیب، توانایی دیدن پیامدهای رفتار انسان بر دیگری است. این تشخیص، ساده نیست. انسان‌می تواند آسیب برساند بی آنکه بداند؛می تواند آسیب برساند و آن را توجیه کند؛می تواند آسیب برساند و از دیدن آن بگریزد. تشخیص آسیب، سه شرط دارد. شرط نخست: شناخت. انسان باید بداند که رفتارش چه پیامدهایی‌می تواند داشته باشد. این شناخت، نیازمند دانش و بینش است. شرط دوم: همدلی. انسان باید بتواند جهان را از چشم دیگری ببیند و رنج او را درک کند. همدلی، تشخیص آسیب را از سطح شناخت انتزاعی به سطح تجربه انسانی‌می برد. شرط سوم: صداقت. انسان باید بتواندتوجیه های خود را کنار بگذارد و بپذیرد که ممکن است رفتارش به دیگری آسیب برساند. صداقت، شرط سخت تری است؛ زیرا انسان اغلب‌می کوشد خود را تبرئه کند.

ketabton.com - The Digital Library

تعهد به کاهش آسیب، توانایی گذار از تشخیص به عمل است. کسی که آسیب را تشخیص‌می دهد، اما تعهدی به کاهش آن ندارد، در سطح آگاهی اخلاقی ناقص باقی‌می ماند. تعهد، سه سطح دارد. سطح اول: تعهد منفی. یعنی تعهد به آسیب نرساندن. این سطح، حداقل اخلاقی است: انسان‌می کوشد رفتارش به دیگری آسیب نرساند. سطح دوم: تعهد مثبت. یعنی تعهد به کاهش آسیبی که از پیش وجود دارد. این سطح، فراتر از آسیب نرساندن است: انسان می کوشد در حد توان خود، رنج دیگری را کاهش دهد. سطح سوم: تعهد ساختاری. یعنی تعهد به تغییر شرایطی که آسیب را ممکن یا تشدیدمی کند. این سطح،سخت ترین وعمیق ترین سطح تعهد است؛ زیرا انسان را از سطح فردی به سطح‌رابطه ای و ساختاری می برد.

آگاهی اخلاقی، سه ویژگی اساسی دارد. ویژگی نخست: عدم خودمحوری. آگاهی اخلاقی، انسان را از دیدن جهان تنها از چشم خود رهامی کند. کسی که آگاهی اخلاقی دارد،می داند که دیگری نیز مانند او رنج‌می برد،می ترسد،می خواهد و مسئول است. ویژگی دوم: عدم تحقیر. آگاهی اخلاقی، انسان را از تحقیر دیگری بازمی دارد. کسی که آگاهی اخلاقی دارد،می داند که تحقیر دیگری، نه نشانه برتری، بلکه نشانه ناآگاهی است. ویژگی سوم: عدم بی تفاوتی. آگاهی اخلاقی، انسان را ازبی تفاوتی در برابر رنج دیگری‌بازمی دارد. کسی که آگاهی اخلاقی دارد،نمی تواند در برابر آسیب دیگری‌بی اعتنا بماند.

ketabton.com - The Digital Library

نکته مهم آن است که آگاهی اخلاقی، با احساس گناه یکی نیست. احساس گناه، واکنشی عاطفی است که‌می تواند به‌فلج شدگی یا خودتخریبی بینجامد. آگاهی اخلاقی، فراتر از احساس گناه است؛ زیرا به تشخیص و تعهدمی انجامد. کسی که آگاهی اخلاقی دارد، ممکن است احساس گناه کند، اما در احساس گناه متوقف نمی شود؛ بلکه‌می کوشد آسیب را کاهش دهد. آگاهی اخلاقی، از احساس گناه به سوی مسئولیت حرکت‌می کند.

آگاهی اخلاقی همچنین بااخلاق نمایی یکی نیست.اخلاق نما، کسی است که‌به جای تعهد به کاهش آسیب، به نمایش فضیلت می پردازد.اخلاق نما، بیشتر به تصویر خود در چشم دیگران اهمیت می دهد تا به آسیب واقعی دیگری. آگاهی اخلاقی، در برابر اخلاق نمایی، بر صداقت و عمل تأکیدمی کند. کسی که آگاهی اخلاقی دارد،نمی کوشد خود را نیکوکار نشان دهد؛می کوشد آسیب را کاهش دهد.

در نسبت با خودآگاهی، آگاهی اخلاقی یک گام فراتر است. خودآگاهی، شناخت از خود است؛ آگاهی اخلاقی، شناخت از نسبت خود با دیگری. خودآگاهی بدون آگاهی اخلاقی،می تواند به درون گرایی افراطی بینجامد؛ آگاهی اخلاقی بدون خودآگاهی، می تواند به‌اخلاق نمایی بینجامد. آگاهی کامل، پیوند میان خودآگاهی و آگاهی اخلاقی است.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث سوم: آزادی درونی و خودفرمانی؛ رهایی ازاسارت های ناآگاهانه

اگر خودآگاهی، شناخت از خود است و آگاهی اخلاقی، شناخت از نسبت خود با دیگری،آن گاه آزادی درونی، توانایی زندگی بر اساس این شناخت است. آزادی درونی، توانایی رهایی ازاسارت های ناآگاهانه است. این تعریف، با فهم رایج از آزادی متفاوت است. آزادی در فهم رایج، اغلب به معنای نبود مانع بیرونی است: انسان آزاد کسی است که‌می تواند بدون ممانعت بیرونی عمل کند. این فهم،بی اهمیت نیست؛ زیرا آزادی بیرونی، شرط لازم زندگی انسانی است. اما آزادی بیرونی، شرط کافی آزادی درونی نیست. انسان می تواند از نظر بیرونی آزاد باشد و در درون، اسیرانگیزه های ناشناخته،ترس های کهنه،عادت های کورکورانه یا فشارهای درونی باشد.

اسارت های ناآگاهانه، موانعی هستند که انسان را از زندگی بر اساس آگاهی‌بازمی دارند،بی آنکه انسان از آنها آگاه باشد. این اسارت هاچندگونه اند:

اسارت نخست: اسارت‌انگیزه های ناشناخته. انسان‌می تواند تمام عمر در خدمت‌انگیزه ای باشد که هرگز آن را نشناخته است. کسی می تواند بکوشد تا مورد تأیید دیگران قرار گیرد،بی آنکه بداند که این کوشش، ریشه در ترس‌کهنه ای از طرد شدن دارد.

ketabton.com - The Digital Library

کسی‌می تواند از مسئولیت بگریزد،بی آنکه بداند که این گریز، ریشه در ترس از شکست دارد. این‌انگیزه ها، انسان را از درون هدایت‌می کنند،بی آنکه او بداند.

اسارت دوم: اسارت باورهای ناآزموده. انسان‌می تواند باورهایی را بپذیرد که هرگز آنها را نیازموده است. این باورهامی توانند از خانواده، جامعه، آموزش یاتجربه های گذشته آمده باشند. کسی می تواند باور داشته باشد که «موفقیت یعنی برتری بر دیگران» یا «احساس خوب یعنی درست بودن»،بی آنکه این باورها را در معرض نقد قرار دهد. باورهای ناآزموده، انسان را از دیدن واقعیت بازمی دارند.

اسارت سوم: اسارت‌عادت های کورکورانه. انسان‌می تواند الگوهایی از رفتار را تکرار کند که هرگز آنها را برنگزیده است. این عادت هامی توانند در واکنش به‌موقعیت ها، در نحوه ارتباط با دیگران یا در شیوه‌تصمیم گیری ظاهر شوند.عادت های کورکورانه، انسان را از انتخاب آزادبازمی دارند.

اسارت چهارم: اسارت‌ترس های کهنه. انسان‌می تواند تحت تأثیر ترس هایی باشد که ریشه درتجربه های گذشته دارند، اما در زمان حال، دیگر تناسبی با واقعیت ندارند. ترس از شکست، ترس از طرد شدن، ترس از اشتباه کردن — این‌ترس هامی توانند انسان را از حرکت در مسیر کمال بازدارند.

ketabton.com - The Digital Library

آزادی درونی، رهایی از این‌اسارت هاست. این رهایی،یک باره رخ نمی دهد؛ فرایندی است که با خودآگاهی آغازمی شود، با نقد ادامه می یابد و با تمرین تثبیت‌می شود. کسی که آزادی درونی دارد، می تواندانگیزه های خود را بشناسد، باورهای خود را نیازماید، عادت های خود را بازنگری کند وترس های خود را در برابر واقعیت بسنجد. او هنوز تحت تأثیر این عوامل است، اما دیگر اسیر آنها نیست؛ زیرامی تواند آنها را ببیند و انتخاب کند.

آزادی درونی، سه ویژگی اساسی دارد. ویژگی نخست: خودفرمانی. کسی که آزادی درونی دارد، بر اساس‌ارزش هایی عمل‌می کند که خود آنها را پذیرفته است، نه بر اساس فشارهای بیرونی یا انگیزه های ناشناخته. خودفرمانی، به معنای‌بی اعتنایی به دیگری نیست؛ بلکه به معنای آن است که انسان‌ارزش های خود را در پرتو آگاهی و نقد شکل دهد. ویژگی دوم:مسئولیت پذیری. کسی که آزادی درونی دارد، مسئولیت‌انتخاب های خود رامی پذیرد. او نمی تواند به ناآگاهی، فشار بیرونی یا عادت پناه ببرد؛ زیرامی داند که‌می تواند انتخاب کند. ویژگی سوم: انعطاف. کسی که آزادی درونی دارد،می تواند در برابرموقعیت های جدید،پاسخ های تازه بیابد. او اسیر الگوهای ثابت نیست؛می تواند بیاموزد، بازنگری کند و تغییر دهد.

ketabton.com - The Digital Library

نکته مهم آن است که آزادی درونی، بابی بندوباری یکی نیست. بی بندوباری، رهایی از هر قاعده و تعهد است؛ اما آزادی درونی، رهایی ازاسارت های ناآگاهانه‌به منظور زندگی بر اساس آگاهی و مسئولیت است. کسی که آزادی درونی دارد، متعهد است؛ اما تعهد او از سر انتخاب است، نه از سر اجبار. آزادی درونی، پیوندی نزدیک با مسئولیت دارد؛ زیرا کسی که آزاد است، مسئول است.

آزادی درونی همچنین با خودبسندگی یکی نیست. خودبسندگی، بسته شدن در برابر دیگری و جهان است؛ اما آزادی درونی، گشودگی در برابر واقعیت است. کسی که آزادی درونی دارد،می تواند بیاموزد،می تواند اشتباه خود را بپذیرد ومی تواند تغییر کند. خودبسندگی، شکل دیگری از اسارت است؛ اسارت در برابر تصویر خود.

در نسبت با خودآگاهی و آگاهی اخلاقی، آزادی درونی یک گام فراتر است. خودآگاهی، شناخت از خود است؛ آگاهی اخلاقی، شناخت از نسبت خود با دیگری؛ آزادی درونی، توانایی زندگی بر اساس این شناخت است. بدون خودآگاهی، آزادی درونی ممکن نیست؛ زیرا انسان‌نمی تواند از اسارتی که آن رانمی شناسد رها شود. بدون آگاهی اخلاقی، آزادی درونی به خودمحوری‌می انجامد؛ زیرا انسان می تواند ازاسارت های خود رها شود، اما در رابطه با دیگری بی اعتنا بماند. آزادی درونی کامل، پیوند میان خودآگاهی و آگاهی اخلاقی است.

ketabton.com - The Digital Library

درجمع بندی این فصل‌می توان گفت: خودآگاهی، شناخت محدودیت ها،انگیزه ها و مسئولیت است. آگاهی اخلاقی، تشخیص آسیب و تعهد به کاهش آن است. آزادی درونی، رهایی از اسارت های ناآگاهانه و زندگی بر اساس آگاهی و مسئولیت است.

این سه‌درهم تنیده اند: خودآگاهی بدون آگاهی اخلاقی، به درون گرایی افراطی‌می انجامد؛ آگاهی اخلاقی بدون خودآگاهی، به اخلاق نمایی؛ و آزادی درونی بدون هر دو، به‌بی بندوباری یا خودبسندگی. مسیر کمال، مسیر پیوند میان این سه است: شناخت خود، شناخت نسبت خود با دیگری، و زندگی بر اساس این شناخت. فصل بعدی، این پیوند را در نسبت با دیگری — همدلی، گفت وگو ومسئولیت پذیری — بسط خواهد داد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل چهارم

انسان و آگاهی در نسبت با دیگری

مبحث اول: همدلی شناختی و اخلاقی؛ دیدن جهان از چشم دیگری

در فصل پیشین روشن شد که خودآگاهی، آگاهی اخلاقی و آزادی درونی، سه رکن مسیرکمال اند. اماهیچ یک ازاین ها در خلأ شکل نمی گیرند. انسان موجودی است که در نسبت با دیگری زندگی می کند؛ و آگاهی او نیز در همین نسبت شکل‌می گیرد، گسترش می یابد یا آسیب‌می بیند. ازاین رو، فصل حاضر به نسبت انسان و آگاهی با دیگری‌می پردازد. نخستین مبحث، همدلی است؛ توانایی دیدن جهان از چشم دیگری. همدلی، در فهم رایج، اغلب با احساس ترحم یا دلسوزی یکی گرفته‌می شود. اما همدلی، فراتر از احساس است؛ همدلی، توانایی شناختی و اخلاقی است که انسان را از خودمحوری رهامی کند و او را در برابر واقعیت دیگری قرار می دهد.

ketabton.com - The Digital Library

همدلی دو سطح دارد: همدلی شناختی و همدلی اخلاقی. این دو، درهم تنیده اند، اما یکی نیستند.

همدلی شناختی، توانایی فهم جهان از منظر دیگری است. این سطح، بیشتر شناختی است تا عاطفی. کسی که همدلی شناختی دارد،می تواند بفهمد که دیگری چگونه‌می بیند، چگونه‌می فهمد، چگونه داوری‌می کند و چرا چنین‌می بیند. این فهم، نیازمند فاصله گرفتن از خود است. انسان‌به طور طبیعی، جهان را از منظر خودمی بیند؛ و همین منظر، اغلب چنان بدیهی‌می شود که او فراموش‌می کند منظر دیگری نیز وجود دارد. همدلی شناختی، انسان را از این بداهت رهامی کند. کسی که همدلی شناختی دارد، می داند که دیگری‌می تواند با او مخالف باشد،بی آنکه بدخواه یا نادان باشد. اومی داند که تفاوت در منظر، بخشی از وضعیت انسانی است، نه نشانه نقص.

همدلی شناختی سه مؤلفه دارد. مؤلفه نخست: شناخت زمینه. کسی که همدلی شناختی دارد،می کوشد بفهمد که دیگری در چه زمینه ای‌می اندیشد و عمل‌می کند. زمینه، شامل‌تجربه های گذشته، محدودیت های کنونی،ارزش ها و فشارهایی است که رفتار دیگری را شکل‌می دهند. بدون شناخت زمینه، فهم رفتار دیگری سطحی می ماند. مؤلفه دوم: شناخت‌محدودیت های خود. کسی که همدلی شناختی دارد،می داند که منظر او نیز محدود است. اونمی تواند ادعا کند که همه حقیقت رامی بیند. این شناخت، او را از خودمحوری شناختی رهامی کند.

ketabton.com - The Digital Library

مؤلفه سوم:پرسش گری. کسی که همدلی شناختی دارد،به جای داوری‌شتاب زده،می پرسد: دیگری چه‌می بیند که من‌نمی بینم؟ چه می داند که من‌نمی دانم؟ چه‌می ترسد که من‌نمی ترسم؟ این پرسش ها، در را به روی فهم بازمی کنند.

همدلی اخلاقی، فراتر از فهم است. همدلی اخلاقی، توانایی اهمیت دادن به جهان دیگری است. کسی که همدلی اخلاقی دارد، نه تنهامی فهمد که دیگری چگونه‌می بیند، بلکه‌می پذیرد که منظر دیگری نیز وزن اخلاقی دارد. این سطح، همدلی را از شناخت به تعهدمی برد. کسی که همدلی اخلاقی دارد،نمی تواند رنج دیگری را ببیند وبی اعتنا بماند؛نمی تواند منافع دیگری را ببیند و نادیده بگیرد. همدلی اخلاقی، پیوندی نزدیک با آگاهی اخلاقی دارد که در فصل پیشین بررسی شد.

همدلی اخلاقی سه ویژگی دارد. ویژگی نخست: عدم‌ابزاری سازی. کسی که همدلی اخلاقی دارد، دیگری را ابزارخواسته های خود نمی کند. او دیگری رابه عنوان‌سوژه ای‌می بیند که مانند او می فهمد،می خواهد،می ترسد و رنج‌می برد. ویژگی دوم: عدم تحقیر. کسی که همدلی اخلاقی دارد، دیگری رابه خاطر تفاوت در منظر، وضعیت یا توانایی تحقیرنمی کند. تحقیر، نشانه ناآگاهی است، نه نشانه برتری. ویژگی سوم: تعهد به کاهش آسیب. کسی که همدلی اخلاقی دارد، در حد توان خودمی کوشد رنج دیگری را کاهش دهد. این تعهد، نه از سر احساس گناه، بلکه از سر آگاهی به پیوند انسانی است.

ketabton.com - The Digital Library

نکته مهم آن است که همدلی، با موافقت یکی نیست. کسی می تواند با دیگری همدلی کند و در همان حال، با او مخالف باشد. همدلی، به معنای پذیرش‌بی قید و شرط منظر دیگری نیست؛ بلکه به معنای فهم واهمیت دادن به آن است. همچنین همدلی با همدلی افراطی یکی نیست. همدلی افراطی،حل شدن در دیگری و از دست دادن مرزهای خود است. همدلی سالم، پیوندی است که در آن، انسان هم دیگری رامی بیند و هم خود را. بدون حفظ مرزها، همدلی به خودفراموشی‌می انجامد؛ و خودفراموشی، شکل دیگری از ناآگاهی است.

همدلی، در نسبت با تکامل انسان، نقش اساسی دارد. بدون همدلی، آگاهی انسان در خودمی چرخد و به خودمحوری‌می انجامد. بدون همدلی، دانش و خردمی توانند به ابزاربرتری جویی تبدیل شوند. بدون همدلی،مسئولیت پذیری به شعار تبدیل‌می شود. همدلی، آگاهی را از سطح فردی به سطح‌رابطه ای‌می برد؛ و همین گسترش، شرط کمال است.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث دوم:گفت وگو و صداقت؛ شرایط‌شکل گیری آگاهی مشترک

اگر همدلی، توانایی دیدن جهان از چشم دیگری است،گفت وگو، فرایندی است که در آن، دو یا چند منظر در برابر هم قرارمی گیرند ومی کوشند به فهم مشترک برسند.گفت وگو، در فهم رایج، اغلب با مذاکره، بحث یا تبادل نظر یکی گرفته‌می شود. اماگفت وگو، فراتر ازاین هاست.گفت وگو، فرایندی است که در آن،انسان ها نه تنها اطلاعات مبادله‌می کنند، بلکه آگاهی مشترک‌می سازند. آگاهی مشترک، فهمی است که‌هیچ یک ازطرف هابه تنهایی آن را نداشته اند و در جریان‌گفت وگو شکل گرفته است.

گفت وگو، شرایطی دارد. بدون این شرایط،گفت وگو به جدال، تبلیغ یا تبادل سطحی اطلاعات تبدیل‌می شود.

شرط نخست: صداقت. صداقت، بنیادگفت وگوست. بدون صداقت، گفت وگو به نمایش تبدیل‌می شود. صداقت، سه سطح دارد. سطح اول: صداقت در بیان. انسان باید آنچه را که باور دارد، صادقانه بیان کند؛ نه آنچه را که‌به نفع اوست. سطح دوم: صداقت در انگیزه. انسان بایدانگیزه های خود را بشناسد و ازپنهان کردن آنها پرهیز کند. کسی که درگفت وگوانگیزه ای پنهان دارد،گفت وگو را به ابزار دستکاری تبدیل‌می کند. سطح سوم: صداقت در پذیرش. انسان باید بپذیرد که ممکن است اشتباه کند. صداقت در پذیرش، سخت ترین سطح است؛ زیرا انسان را در برابر خودش قرارمی دهد.

ketabton.com - The Digital Library

بدون این سطح،گفت وگو به تثبیت باورهای پیشین‌می انجامد، نه به گسترش آگاهی.

شرط دوم:گوش دادن.گفت وگو، بیش ازسخن گفتن، نیازمند گوش دادن است.گوش دادن، تنها شنیدن صدا نیست؛گوش دادن، حضور در برابر دیگری است. کسی که گوش‌می دهد، نه برای پاسخ دادن، بلکه برای فهمیدن گوش‌می دهد.گوش دادن، سه ویژگی دارد. ویژگی نخست: توجه.گوش دادن، نیازمند توجه کامل به دیگری است. ویژگی دوم: صبر.گوش دادن، نیازمند صبر در برابر ابهام، تکرار یا کندی دیگری است. ویژگی سوم: پرسش.گوش دادن، نیازمندپرسش گری است؛ زیرا فهم، بدون پرسش کامل‌نمی شود.

شرط سوم: برابری.گفت وگو، در شرایط نابرابری به دستکاری تبدیل‌می شود. برابری، به معنای یکسانی توانایی، دانش یا موقعیت نیست؛ بلکه به معنای برابری در حق‌سخن گفتن وشنیده شدن است. کسی که در موقعیت برتر قرار دارد، باید بکوشد که برتری خود را به ابزار سلطه تبدیل نکند. کسی که در موقعیت فرودست قرار دارد، باید بتواند بدون ترس سخن بگوید. بدون برابری، گفت وگو به تحمیل تبدیل‌می شود.

شرط چهارم: گشودگی.گفت وگو، نیازمند گشودگی در برابر احتمال تغییر است. کسی که واردگفت وگومی شود، باید بپذیرد که ممکن است باورهایش تغییر کند.

ketabton.com - The Digital Library

گشودگی، به معنای پذیرش‌بی قید و شرط نیست؛ بلکه به معنای آمادگی برای بازنگری است. بدون گشودگی،گفت وگو به تثبیت مواضع پیشین‌می انجامد.

این چهار شرط‌درهم تنیده اند. بدون صداقت،گوش دادن به نمایش تبدیل‌می شود. بدون‌گوش دادن، برابری به شعار. بدون برابری، گشودگی به تسلیم. بدون گشودگی،گفت وگو به تکرار.گفت وگوی واقعی، پیوند میان این چهار است.
گفت وگو، در نسبت با تکامل انسان، سه نقش اساسی دارد. نقش نخست: گسترش آگاهی.گفت وگو، انسان را در برابر منظرهای دیگر قرارمی دهد و او را از محدودیت منظر خود آگاه‌می کند. نقش دوم: نقد خودفریبی.گفت وگو، انسان را در برابرپرسش های دیگری قرارمی دهد و او را از خودفریبی رهامی کند. نقش سوم: ساختن آگاهی مشترک.گفت وگو، فهمی‌می سازد که‌هیچ یک ازطرف ها به تنهایی آن رانداشته اند. این فهم مشترک، شرط‌هم زیستی مسئولانه است.

نکته مهم آن است که‌گفت وگو با مذاکره یکی نیست. مذاکره، فرایندی است برای رسیدن به توافق بر سر منافع؛گفت وگو، فرایندی است برای رسیدن به فهم مشترک. مذاکره‌می تواند بدون صداقت و گشودگی هم انجام شود؛گفت وگونمی تواند. همچنین گفت وگو با بحث یکی نیست. بحث، اغلب به دنبال پیروزی است؛ گفت وگو، به دنبال فهم. بحث‌می تواند به تقویت مواضع پیشین بینجامد؛گفت وگو به گسترش آگاهی.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث سوم:مسئولیت پذیری؛ کمال فردی در پیوند با بهبود روابط انسانی

اگر همدلی، توانایی دیدن جهان از چشم دیگری است وگفت وگو، فرایند ساختن آگاهی مشترک،آن گاه‌مسئولیت پذیری، تعهد به عمل بر اساس این آگاهی است.مسئولیت پذیری، در فهم رایج، اغلب با انجام وظایف یا پذیرش پیامدهای عمل یکی گرفته‌می شود. اما مسئولیت پذیری، فراتر ازاین هاست.مسئولیت پذیری، تعهد به پاسخ گویی در برابر خود، دیگری و پیامدهای عمل خویش است. مسئولیت پذیری، پیوندی نزدیک با آگاهی دارد؛ زیرا کسی که می داند، مسئول است. و همین پیوند،مسئولیت پذیری را به یکی از ارکان کمال تبدیل‌می کند.

مسئولیت پذیری سه سطح دارد. سطح اول: مسئولیت در برابر خود. انسان مسئول است که استعدادهای خود را بشناسد، محدودیت های خود را بپذیرد و در مسیر گسترش آگاهی و خرد حرکت کند. این سطح، بنیادمسئولیت پذیری است؛ زیرا کسی که در برابر خود مسئول نیست،نمی تواند در برابر دیگری نیز مسئول باشد. سطح دوم: مسئولیت در برابر دیگری. انسان مسئول است که پیامدهای رفتار خود را بر دیگران ببیند و تا حد امکان از آسیب به آنها بپرهیزد. این سطح، فراتر از آسیب نرساندن است؛ شامل تعهد به کاهش آسیبی است که از پیش وجود دارد.

ketabton.com - The Digital Library

سطح سوم: مسئولیت در برابر پیامدهای ناخواسته. انسان مسئول است که بپذیرد عمل اومی تواند پیامدهایی داشته باشد که او پیش بینی نکرده است. در چنین حالتی، مسئولیت‌پاسخ گویی و جبران رامی پذیرد.

مسئولیت پذیری، سه ویژگی اساسی دارد. ویژگی نخست: پاسخ گویی. کسی که‌مسئولیت پذیر است،می تواند درباره انگیزه ها،انتخاب ها و پیامدهای عمل خود پاسخ دهد.پاسخ گویی، نه به معنای توجیه، بلکه به معنای شفافیت است. ویژگی دوم: جبران. کسی که‌مسئولیت پذیر است، در صورت آسیب،می کوشد آن را جبران کند. جبران، نه به معنای‌پاک کردن احساس گناه، بلکه به معنای بهبود وضعیت است. ویژگی سوم: یادگیری. کسی که مسئولیت پذیر است، از پیامدهای عمل خودمی آموزد ومی کوشد در آینده بهتر عمل کند. یادگیری،مسئولیت پذیری را از سطح فردی به سطح تکاملی‌می برد.

نکته مهم آن است که‌مسئولیت پذیری با سرزنش خود یکی نیست. سرزنش خود، واکنشی عاطفی است که‌می تواند به‌فلج شدگی یا خودتخریبی بینجامد.مسئولیت پذیری، فراتر از سرزنش است؛ زیرا به‌پاسخ گویی، جبران و یادگیری‌می انجامد. کسی که مسئولیت پذیر است، ممکن است احساس پشیمانی کند، اما در پشیمانی متوقف‌نمی شود؛ بلکه‌می کوشد وضعیت را بهبود دهد.

ketabton.com - The Digital Library

مسئولیت پذیری همچنین با بارگذاری بر دیگری یکی نیست. کسی که‌مسئولیت پذیر است، مسئولیت خود را به دیگری واگذارنمی کند. اومی داند که مسئولیت، قابل واگذاری نیست؛ حتی اگر عمل توسط دیگری انجام شود، انتخاب و پیامد آن، مسئولیت او را باقی می گذارد. این شناخت،مسئولیت پذیری را از فرار از مسئولیت جدا می کند.

مسئولیت پذیری، در نسبت با تکامل انسان، نقش اساسی دارد. بدون مسئولیت پذیری، آگاهی به شعار تبدیل‌می شود. بدون مسئولیت پذیری، همدلی به احساس سطحی. بدون مسئولیت پذیری،گفت وگو به تبادل‌بی اثر.مسئولیت پذیری، آگاهی را به عمل پیوندمی دهد؛ و همین پیوند، شرط کمال است. کسی که می داند، اما عمل‌نمی کند، در سطح آگاهی ناقص باقی‌می ماند. کسی که‌می داند و مسئولانه عمل‌می کند، در مسیر کمال قرار دارد.

ketabton.com - The Digital Library

درجمع بندی این فصل‌می توان گفت: نسبت انسان و آگاهی با دیگری، سه لایه دارد. لایه نخست: همدلی – توانایی دیدن جهان از چشم دیگری، در دو سطح شناختی و اخلاقی. لایه دوم:گفت وگو – فرایند ساختن آگاهی مشترک، بر پایه صداقت،گوش دادن، برابری و گشودگی. لایه سوم:مسئولیت پذیری – تعهد به پاسخ گویی، جبران و یادگیری در برابر خود، دیگری و پیامدهای عمل خویش. این سه لایه‌درهم تنیده اند: همدلی بدون‌گفت وگو، به فهم ناقص‌می انجامد؛گفت وگو بدون‌مسئولیت پذیری، به تبادل بی اثر؛ ومسئولیت پذیری بدون همدلی، به خشکی. مسیر کمال، مسیر پیوند میان این سه است: دیدن جهان از چشم دیگری، ساختن آگاهی مشترک با او، و عمل مسئولانه در برابر او. فصل بعدی، این مسیر را در قالب سنجش وآسیب شناسی تکامل انسان بررسی خواهد کرد.

ketabton.com - The Digital Library

فصل پنجم

سنجش وآسیب شناسی مسیر تکامل

مبحث اول: معیارهای چندوجهی؛ شناخت، اخلاق، مسئولیت، معنا و انسجام

درفصل های پیشین،لایه های مختلف تکامل انسان بررسی شد: از بازتعریف تکامل و نقش آگاهی، تا نسبت دانش و بینش و خرد، سپس خودآگاهی و آگاهی اخلاقی و آزادی درونی، و در نهایت نسبت انسان با دیگری در قالب همدلی،گفت وگو ومسئولیت پذیری. اکنون پرسش این است: چگونه‌می توان مسیر تکامل را سنجید؟ چه معیارهایی‌می توانند نشان دهند که انسان در جهت کمال حرکت‌می کند یا از آن دورمی شود؟ این مبحث‌می کوشد پاسخی چندوجهی به این پرسش بدهد و نشان دهد که هیچ معیاریگانه ای نمی تواند تکامل انسان را بسنجد.

ketabton.com - The Digital Library

نقد معیارهای یگانه. بسیاری ازکوشش ها برای سنجش تکامل انسان، بر یک معیار یگانه استوارند: میزان دانش، میزان موفقیت بیرونی، میزان آرامش درونی، میزان خدمت به دیگران، یا میزان پایبندی به یک اصل اخلاقی. هر یک از این معیارها، وجهی از واقعیت رامی بیند، اماهیچ یک‌به تنهایی کافی نیست. معیار یگانه، همیشه بخشی از تصویر را نادیده‌می گیرد ومی تواند به انحراف بینجامد. کسی که تنها با معیار دانش سنجیده شود، ممکن است به انباشت اطلاعات‌بی تعهد تبدیل شود. کسی که تنها با معیار موفقیت بیرونی سنجیده شود، ممکن است به نمایش توانایی بدون تحول درونی بینجامد. کسی که تنها با معیار آرامش درونی سنجیده شود، ممکن است به‌بی اعتنایی به دیگری گرفتار شود. بنابراین، سنجش تکامل انسان نیازمند معیارهای چندوجهی است که در کنار هم، تصویری‌کامل تر بسازند.

معیار نخست: شناخت. شناخت، بنیاد تکامل است. اما شناخت در اینجا به معنای انباشت اطلاعات نیست؛ بلکه به معنای فهم فعال است: توانایی درک‌نسبت ها،زمینه ها و پیامدها. کسی که از شناخت‌بهره مند است،می تواند ببیند، تحلیل کند و بفهمد. شناخت، شرط لازم تکامل است، اما شرط کافی نیست. ازاین رو، در سنجش تکامل، باید پرسید: آیا انسان‌می داند؟ آیامی فهمد؟ آیامی تواند میان‌دانسته های خود پیوند برقرار کند؟ اما این‌پرسش هابه تنهایی کافی نیستند.

ketabton.com - The Digital Library

معیار دوم: اخلاق. اخلاق،جهت گیری تکامل است. کسی که از آگاهی اخلاقی‌بهره مند است،می تواند آسیب را تشخیص دهد و به کاهش آن متعهد باشد. اخلاق در اینجا به معنای پایبندی به مجموعه ای از قواعد ثابت نیست؛ بلکه به معنای حساسیت به آسیب و تعهد به کاهش آن است. در سنجش تکامل، باید پرسید: آیا انسان نسبت به پیامدهای رفتار خود بر دیگری حساس است؟ آیا می کوشد از آسیب بپرهیزد و آسیب موجود را کاهش دهد؟ آیا می تواند منظر دیگری را درداوری های خود وارد کند؟

معیار سوم: مسئولیت. مسئولیت، پیوند آگاهی با عمل است. کسی که‌مسئولیت پذیر است،می تواند درباره‌انگیزه ها،انتخاب ها و پیامدهای عمل خود پاسخ دهد. مسئولیت در اینجا به معنای پذیرش وظایف بیرونی نیست؛ بلکه به معنای‌پاسخ گویی درونی است: تعهد به شفافیت، جبران و یادگیری. در سنجش تکامل، باید پرسید: آیا انسان‌می تواند مسئولیت‌انتخاب های خود را بپذیرد؟ آیا در صورت اشتباه،می کوشد جبران کند؟ آیا از پیامدهای عمل خودمی آموزد؟

معیار چهارم: معنا. معنا،جهت بخش زندگی است. کسی که در زندگی خود معنامی یابد،می تواند در برابردشواری ها پایدار بماند و در مسیر کمال استقامت کند. معنا در اینجا به معنای هدف بیرونی یا باور ثابت نیست؛ بلکه به معنای احساس انسجام و جهت است: این که انسان بفهمدزندگی اش به کدام سومی رود و چرا.

ketabton.com - The Digital Library

در سنجش تکامل، باید پرسید: آیا انسان در زندگی خود جهت می بیند؟ آیامی تواند میان‌ارزش های خود و عمل خود پیوند برقرار کند؟ آیا در برابر پوچی و سرگردانی، توان مقاومت دارد؟

معیار پنجم: انسجام. انسجام، پیونددهنده سایر معیارهاست. کسی که از انسجام برخوردار است، میان باورها،ارزش ها و عمل خود تناقض بنیادین ندارد. انسجام به معنای‌کامل بودن نیست؛ بلکه به معنای پیوستگی درونی است: این که انسان در مسیر خود، پراکنده و گسسته نباشد. در سنجش تکامل، باید پرسید: آیا انسان میان آنچه‌می داند، آنچه ارزش‌می داند و آنچه انجام‌می دهد، پیوندی معنادار دارد؟ آیا در طول زمان، در جهت واحدی حرکت‌می کند؟ یا هر روز به سویی‌می رود؟

این پنج معیاربدرهم تنیده اند وهیچ یک‌به تنهایی کافی نیست. شناخت بدون اخلاق، به‌بی تعهدی‌می انجامد. اخلاق بدون مسئولیت، به شعار. مسئولیت بدون معنا، به خشکی. معنا بدون انسجام، به پراکندگی. انسجام بدون شناخت، به‌بسته شدگی. سنجش تکامل انسان، سنجش پیوند میان این پنج است، نه سنجش هر یک‌به تنهایی. این سنجش، کمّی نیست؛ کیفی است. نمی توان آن را با عدد اندازه گرفت، امامی توان آن را باپرسش های دقیق و صداقت در پاسخ، ارزیابی کرد.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث دوم: آگاهی ناقص وکمال نمایی؛ خطر خودفریبی و تحقیر دیگری

اگر معیارهای تکامل‌چندوجهی اند،آن گاه یکی از خطرهای اصلی مسیر کمال، آگاهی ناقص است:آگاهی ای که بخشی از واقعیت را می بیند و بخشی را نادیده‌می گیرد، اما خود را کامل‌می پندارد. آگاهی ناقص،خطرناک تر از ناآگاهی کامل است؛ زیرا ناآگاهی کامل، دست کم انسان را در معرض یادگیری قرارمی دهد، اما آگاهی ناقص، انسان را در برابر یادگیری مقاوم‌می کند. کسی که فکر می کندمی داند، دیگرنمی پرسد. کسی که‌نمی پرسد، در مسیر تکامل متوقف‌می شود.

آگاهی ناقص، دو پیامد عمده دارد: خودفریبی و تحقیر دیگری.

خودفریبی، فرایندی است که در آن، انسان واقعیت رابه گونه ای تفسیرمی کند که با تصویر مطلوب او از خود سازگار باشد. خودفریبی، نه‌دروغ گفتن به دیگری است و نه ناآگاهی ساده؛ بلکه دروغ گفتن به خود است. کسی که خودفریبی‌می کند،نیمه آگاه است: او بخشی از واقعیت رامی بیند، اما آن رابه گونه ای تحریف می کند که مسئولیت خود را کاهش دهد. خودفریبی، سه سازوکار اصلی دارد. سازوکار نخست: توجه گزینشی. انسان تنها بخشی از واقعیت رامی بیند که با تصویر مطلوب او سازگار است و بخش ناسازگار را نادیده‌می گیرد. سازوکار دوم: توجیه.

ketabton.com - The Digital Library

انسان برای رفتار خود،دلیل هایی‌می آورد که در ظاهرمنطقی اند، اما در واقع،انگیزه های پنهان رامی پوشانند. سازوکار سوم: فرافکنی. انسان‌ضعف های خود را به دیگری نسبت‌می دهد و از دیدن آنها در خودمی گریزد. خودفریبی، انسان را از خودآگاهی بازمی دارد و در نتیجه، مسیر تکامل را مسدودمی کند.

تحقیر دیگری، پیامد دیگر آگاهی ناقص است. کسی که آگاهی ناقص دارد، اغلب برای تثبیت تصویر مثبت از خود، به تحقیر دیگری‌می پردازد. تحقیر، نه نشانه برتری است و نه نشانه قدرت؛ بلکه نشانه ناآگاهی است. کسی که دیگری را تحقیرمی کند، در واقع می کوشد ضعف خود را پنهان کند. تحقیر، سه شکل دارد. شکل نخست: تحقیر شناختی. انسان دیگری را نادان یا ناتوان‌می بیند تا خود را دانا و توانا نشان دهد. شکل دوم: تحقیر اخلاقی. انسان دیگری را بدخواه یابی اصول‌می بیند تا خود را نیکوکار و بااصل نشان دهد. شکل سوم: تحقیر وجودی. انسان دیگری راکم ارزش یا بی اهمیت‌می بیند تا خود را باارزش و مهم نشان دهد. هر سه شکل، ریشه در آگاهی ناقص دارند: ناتوانی در دیدن دیگری‌به عنوان سوژه ای مستقل و ارزشمند.

آگاهی ناقص، در پیوند باکمال نمایی،خطرناک ترمی شود. کمال نمایی، نمایش‌کامل بودن بدون تحول درونی است.کمال نما، به جای آنکه در مسیر گسترش آگاهی و مسئولیت قرار گیرد، می کوشد خود را کامل نشان دهد.کمال نمایی، سه ویژگی دارد.

ketabton.com - The Digital Library

ویژگی نخست:بیرون گرایی افراطی.کمال نما بیشتر به تصویر خود در چشم دیگران اهمیت‌می دهد تا به کیفیت واقعی بودن خود. ویژگی دوم: انکار نقص.کمال نمانمی تواند نقص خود را بپذیرد، زیرا پذیرش نقص، تصویرکامل بودن او را فرومی ریزد. ویژگی سوم: تحقیر دیگری.کمال نما اغلب برای اثبات‌کامل بودن خود، دیگری را ناقص نشان‌می دهد.کمال نمایی، نه تنها مسیر تکامل را مسدودمی کند، بلکه آن را به ضد خود تبدیل‌می کند:به جای گسترش آگاهی، به تثبیت خودفریبی؛به جای‌مسئولیت پذیری، به فرار از مسئولیت؛به جای همدلی، به تحقیر.

در برابرکمال نمایی، کمال واقعی سه ویژگی دارد. ویژگی نخست: درون گرایی متعادل. انسان‌کامل تر به کیفیت واقعی بودن خود اهمیت‌می دهد، نه فقط به تصویر خود در چشم دیگران. ویژگی دوم: پذیرش نقص. انسان‌کامل ترمی داند که کامل نیست و این ناآگاهی رابه عنوان بخشی از مسیرمی پذیرد. ویژگی سوم: احترام به دیگری. انسان‌کامل تر، کمال خود را در تحقیر دیگری‌نمی جوید، بلکه در بهبود رابطه خود با دیگری‌می بیند. کمال واقعی، از کمال نمایی جدا است؛ زیرا کمال واقعی بر پذیرش نقص، احترام به دیگری ومسئولیت پذیری استوار است، در حالی که‌کمال نمایی بر انکار نقص، تحقیر دیگری و نمایش‌کامل بودن.

ketabton.com - The Digital Library

مبحث سوم: تعادل؛ پیوند دانش، آزادی، همدلی و پایداری در عمل

اگر معیارهای تکامل‌چندوجهی اند و آگاهی ناقص وکمال نمایی خطرهای اصلی مسیر کمال،آن گاه پرسش نهایی این است: چگونه می توان این معیارها را در کنار هم نگه داشت؟ پاسخ، تعادل است. تعادل، نه به معنای‌میانه روی سطحی یا سازش با هر وضعیت، بلکه به معنای‌نگه داشتن ابعاد مختلف تکامل در پیوندی پویا و پایدار است. تعادل، شرط پایداری کمال است؛ زیرا افراط در هر یک از ابعاد، به اختلال در دیگری‌می انجامد.

تعادل، چهار ُبعد اصلی دارد که باید در پیوند با هم دیده شوند: دانش، آزادی، همدلی و پایداری در عمل.

ُبعد نخست: دانش. دانش، ابزار تکامل است. اما دانش بدون تعادل، می تواند به انباشت‌بی جهت یا به ابزاربرتری جویی تبدیل شود. تعادل در دانش، به معنای پیوند دانش با بینش و خرد است: دانشی که جهت دارد، در چارچوب خرد عمل‌می کند و به مسئولیت می انجامد. دانش متعادل، نه دانشی است که همه چیز رامی داند و نه دانشی که از نادانی خود غافل است؛ بلکه دانشی است که می داند چه‌می داند و چه‌نمی داند و در پرتو این شناخت، مسئولانه عمل‌می کند.

ketabton.com - The Digital Library

ُبعد دوم: آزادی. آزادی درونی، رهایی ازاسارت های ناآگاهانه است. اما آزادی بدون تعادل،می تواند به‌بی بندوباری یا خودبسندگی تبدیل شود. تعادل در آزادی، به معنای پیوند آزادی با مسئولیت است:آزادی ای که در چارچوب آگاهی و تعهد عمل‌می کند. آزادی متعادل، نه آزادی‌بی قید است و نه اسارت در برابر فشارهای بیرونی؛ بلکه‌آزادی ای است که انسان را قادرمی سازد بر اساس ارزش های خود انتخاب کند و مسئولیت انتخاب خود را بپذیرد.

ُبعد سوم: همدلی. همدلی، توانایی دیدن جهان از چشم دیگری است. اما همدلی بدون تعادل،می تواند به‌حل شدن در دیگری یا به احساسات گرایی تبدیل شود. تعادل در همدلی، به معنای پیوند همدلی با مرزهای خود است:همدلی ای که دیگری رامی بیند و در همان حال، خود را از دست‌نمی دهد. همدلی متعادل، نه همدلی افراطی است و نه‌بی اعتنایی؛ بلکه‌همدلی ای است که در آن، انسان هم دیگری رامی فهمد و هم مسئولیت خود را در قبال اومی شناسد.

ُبعد چهارم: پایداری در عمل. پایداری، توانایی استقامت در مسیر تکامل است. اما پایداری بدون تعادل،می تواند به خشکی، لجاجت یا فرسودگی تبدیل شود. تعادل در پایداری، به معنای پیوند پایداری با انعطاف است:پایداری ای که در چارچوب آگاهی و بازنگری عمل می کند. پایداری متعادل، نه پایداری کورکورانه است و نه رهاکردن مسیر در نخستین دشواری؛ بلکه‌پایداری ای است که‌می تواند بیاموزد، بازنگری کند و در عین حال، در جهت‌ارزش های خود استقامت کند.

ketabton.com - The Digital Library

این چهار ُبعدرهم تنیده اند. دانش بدون آزادی، به ابزار سلطه تبدیل‌می شود. آزادی بدون همدلی، به خودمحوری. همدلی بدون پایداری، به احساس سطحی. پایداری بدون دانش، به خشکی. تعادل، پیوند میان این چهار است. تعادل، نه یک وضعیت ثابت است و نه یک هدف نهایی؛ بلکه فرایندی پویا است که در آن، انسان همواره‌می کوشد میان ابعاد مختلف تکامل،هم راستایی برقرار کند. تعادل، در هر موقعیت، در هر تصمیم و در هر رابطه، از نو شکل‌می گیرد.

نکته مهم آن است که تعادل با سازش یکی نیست. سازش، کنارآمدن با وضعیت موجود است؛ تعادل،نگه داشتن ابعاد مختلف در پیوندی پویا. کسی که متعادل است، ممکن است در موقعیتی ناچار شود یکی از ابعاد را موقتًا برجسته کند؛ اما از ُبعد دیگر غافل نمی شود. تعادل، توانایی حرکت میان ابعاد است، نه توقف در یک نقطه.

ketabton.com - The Digital Library

درجمع بندی این فصل‌می توان گفت: سنجش تکامل انسان نیازمند معیارهای چندوجهی است: شناخت، اخلاق، مسئولیت، معنا و انسجام.هیچ یک‌به تنهایی کافی نیست؛ سنجش، سنجش پیوند میان این پنج است. آگاهی ناقص، خطر اصلی مسیر کمال است؛ زیرا به خودفریبی و تحقیر دیگری‌می انجامد.کمال نمایی، آگاهی ناقص را تثبیت‌می کند و مسیر کمال را به ضد خود تبدیل‌می کند. در برابر، کمال واقعی بر پذیرش نقص، احترام به دیگری و مسئولیت پذیری استوار است. تعادل، شرط پایداری کمال است: پیوند دانش، آزادی، همدلی و پایداری در عمل. مسیر تکامل انسان، مسیری است که در آن، انسان نه تنها بیشترمی داند، بلکه بهتر می بیند،منصفانه ترمی سنجد،مسئولانه تر عمل‌می کند و در عین حال، از خودفریبی و تحقیر دیگری‌می گریزد. این مسیر، مقصدی ندارد؛ بلکه خود مسیر است که کمال‌می آفریند.

ketabton.com - The Digital Library

جمع بندی

از دانایی به آگاهی مسئولانه؛ کمال انسان‌به عنوان گسترش پیوسته شناخت، آزادی درونی و مسئولیت در برابر انسان و جهان

بازگشت به پرسش بنیادین

این بررسی با پرسشی آغاز شد که ساده به نظرمی رسد اما در عمق، سرنوشت نگاه انسان به خویش را تعیین‌می کند: تکامل انسان با چه معیاری سنجیده‌می شود؟ پاسخ رایج — افزایش توانایی های بیرونی، انباشت اطلاعات، ارتقای موقعیت یا موفقیت در چشم دیگران — نابسنده است؛ زیرا تغییر بیرونی‌می تواند با تحول درونی همراه نباشد و حتی با آسیب به دیگری همراه شود. از این رو، تکامل انسان در این بررسی نه‌به عنوان یک امتیاز قابل نمایش، بلکه‌به عنوان فرایندی درونی بازتعریف شد: گسترش پیوسته توان شناخت، انسجام درونی، خودآگاهی، همدلی و مسئولیت پذیری‌به گونه ای که انسان بهتر ببیند،منصفانه تر بسنجد ومسئولانه تر عمل کند.

ketabton.com - The Digital Library

در این نگاه، کمال مقصدی ثابت نیست؛ جهت و کیفیتی است که در نحوه بودن انسان با خود، با دیگری و با پیامدهای عملش آشکار می شود.

ketabton.com - The Digital Library

از دانش به بینش و خرد

نخستین نتیجه این بررسی آن است که دانستن، شرط لازم کمال است، اما شرط کافی نیست. دانش، ابزار است؛ ابزاری که‌می تواند برای درمان یا تخریب، برای آزادی یا سلطه، برای‌روشن کردن یا پنهان کردن به کار رود. دانش‌به تنهایی جهت را نشان‌نمی دهد. در برابر، بینش جهت‌می دهد: بینش، توانایی دیدن‌نسبت ها،زمینه ها و کل در پرتو جزء است. اما بینش بدون دانش، به شهود بی پشتوانه تبدیل‌می شود؛ و دانش بدون بینش، به انبوهی بی جهت. پیوند این دو، نیازمند خرد است: توانایی سنجش، نقد و تصمیم در شرایط نابسنده. خرد، دانش ناقص و بینش کلی را در موقعیت عمل به هم‌می پیوندد. خردمند کسی است که‌می داند نمی داند و در همان حال تصمیم‌می گیرد؛می داند که ممکن است اشتباه کند و مسئولیت اشتباه خود رامی پذیرد. بنابراین، معیار تکامل نه دانش تنهاست، نه بینش تنها، و نه خرد تنها؛ بلکه پیوند میان این سه است.

پرسش «آیا دانستن به بهترشدن‌می انجامد؟» نیز پاسخی چندلایه یافت: دانستن، بهترشدن را ممکن‌می سازد اما تضمین‌نمی کند. علم می تواند درک انسان را از پیامدها گسترش دهد و او را از تعصب و فریب‌مقاوم تر کند؛ امامی تواند به ابزار خودفریبی،برتری جویی و توجیه نیز تبدیل شود. برای اینکه دانستن به بهترشدن بینجامد، باید با خرد، خودآگاهی، همدلی و مسئولیت پیوند یابد. بدون این پیوند، علم به‌علم زدگی وبی تعهدی‌می انجامد؛ و فضیلت بدون علم، به‌ساده لوحی یا خشکی.

ketabton.com - The Digital Library

خودآگاهی، آزادی درونی و مسئولیت

دومین نتیجه آن است که آگاهی، بدون خودآگاهی ناقص است. خودآگاهی، شناخت‌محدودیت ها،انگیزه ها و مسئولیت است. کسی که‌محدودیت های خود رامی شناسد، از خودبسندگی رهامی شود. کسی که‌انگیزه های خود رامی شناسد، از خودفریبی رهامی شود. کسی که مسئولیت خود رامی شناسد، از معصومیت ناآگاهانه بیرون‌می آید. خودآگاهی، انسان را در برابر خودش قرارمی دهد؛ و همین رویارویی، شرط تحول است.
آگاهی اخلاقی، یک گام فراتر از خودآگاهی است: تشخیص آسیب و تعهد به کاهش آن. تشخیص بدون تعهد، به‌بی تفاوتی‌می انجامد؛ تعهد بدون تشخیص، به شعار یا خشکی. آگاهی اخلاقی، پیوند میان دیدن رنج دیگری و مسئولیت در برابر آن است. این آگاهی، با احساس گناه یااخلاق نمایی یکی نیست؛ زیرا از احساس گناه به سوی مسئولیت، و از نمایش فضیلت به سوی عمل حرکت‌می کند.
آزادی درونی، سومین حلقه این زنجیر است: رهایی ازاسارت های ناآگاهانه —انگیزه های ناشناخته، باورهای ناآزموده،عادت های کورکورانه وترس های کهنه. آزادی درونی،بی بندوباری نیست؛ خودفرمانی است: زندگی بر اساس‌ارزش هایی که انسان خود آنها را در پرتو آگاهی و نقد پذیرفته است. کسی که آزادی درونی دارد، مسئولیت‌انتخاب های خود رامی پذیرد و در برابرموقعیت های جدید انعطاف نشان‌می دهد. آزادی بدون مسئولیت، به خودمحوری می انجامد؛ و مسئولیت بدون آزادی، به اجبار درونی.

ketabton.com - The Digital Library

نسبت با دیگری: همدلی،گفت وگو ومسئولیت پذیری

سومین نتیجه آن است که آگاهی در خلأ شکل‌نمی گیرد. انسان موجودی است که در نسبت با دیگری‌می فهمد،می آموزد و مسئول می شود. همدلی، نخستین لایه این نسبت است: توانایی دیدن جهان از چشم دیگری. همدلی شناختی، فهم منظر دیگری است؛ همدلی اخلاقی،اهمیت دادن به آن منظر. همدلی با موافقت یا همدلی افراطی یکی نیست؛ همدلی سالم، دیگری رامی بیند و در همان حال، مرزهای خود را حفظ‌می کند.
گفت وگو، لایه دوم است: فرایند ساختن آگاهی مشترک.گفت وگو شرایطی دارد: صداقت،گوش دادن، برابری و گشودگی. بدون صداقت،گفت وگو به نمایش تبدیل‌می شود؛ بدون‌گوش دادن، به تبادل سطحی؛ بدون برابری، به تحمیل؛ و بدون گشودگی، به تکرار مواضع پیشین.گفت وگوی واقعی، فهمی‌می سازد که‌هیچ یک از طرف هابه تنهایی آن رانداشته اند.
مسئولیت پذیری، لایه سوم است: تعهد به‌پاسخ گویی، جبران و یادگیری در برابر خود، دیگری و پیامدهای عمل خویش.
مسئولیت پذیری با سرزنش خود یا بارگذاری بر دیگری یکی نیست. کسی که‌مسئولیت پذیر است، در پشیمانی متوقف‌نمی شود؛ می کوشد وضعیت را بهبود دهد و از پیامدها بیاموزد.بدین سان، کمال فردی با بهبود روابط انسانی پیوندمی خورد: انسان‌کامل تر کسی نیست که تنها در درون خود رشد کند، بلکه کسی است که رشد خود را در کیفیت رابطه با دیگری نیز نشان دهد.

ketabton.com - The Digital Library

آسیب شناسی و تعادل

چهارمین نتیجه آن است که مسیر تکامل همواره در معرض آسیب است. آگاهی ناقص‌خطرناک تر از ناآگاهی کامل است؛ زیرا انسان را در برابر یادگیری مقاوم‌می کند. آگاهی ناقص به خودفریبی می انجامد — تفسیر واقعیت‌به گونه ای که با تصویر مطلوب انسان از خود سازگار باشد — و به تحقیر دیگری — کوشش برای تثبیت تصویر مثبت از خود از راه‌کوچک کردن دیگری.کمال نمایی، آگاهی ناقص را تثبیت‌می کند: نمایش‌کامل بودن بدون تحول درونی، انکار نقص و تحقیر دیگری. در برابر، کمال واقعی بر پذیرش نقص، احترام به دیگری ومسئولیت پذیری استوار است.
سنجش تکامل نیز نیازمند معیارهای چندوجهی است: شناخت، اخلاق، مسئولیت، معنا و انسجام.هیچ یک‌به تنهایی کافی نیست. شناخت بدون اخلاق به‌بی تعهدی‌می انجامد؛ اخلاق بدون مسئولیت به شعار؛ مسئولیت بدون معنا به خشکی؛ معنا بدون انسجام به پراکندگی؛ و انسجام بدون شناخت به‌بسته شدگی. سنجش تکامل، سنجش پیوند میان این پنج است، نه سنجش هر یک‌به تنهایی. در نهایت، تعادل شرط پایداری کمال است: پیوند دانش، آزادی، همدلی و پایداری در عمل. افراط در هر یک، به اختلال در دیگری‌می انجامد. دانش بدون آزادی به ابزار سلطه تبدیل‌می شود؛ آزادی بدون همدلی به خودمحوری؛ همدلی بدون پایداری به احساس سطحی؛ و پایداری بدون دانش به خشکی. تعادل، سازش با وضعیت موجود نیست؛نگه داشتن ابعاد مختلف تکامل در پیوندی پویا و پایدار است.

ketabton.com - The Digital Library

نتیجه: کمال به عنوان مسیر

نتیجه نهایی این بررسی آن است که کمال انسان، مقصدی نیست که انسان به آن برسد و در آن آرام گیرد؛ مسیری است که در آن، شناخت، آزادی درونی و مسئولیت در برابر انسان و جهان پیوسته گسترش می یابد. در این مسیر، انسان نه تنها بیشتر می داند، بلکه بهتر می بیند؛ نه تنها آزادتر می شود، بلکه مسئولیت پذیرتر می شود؛ نه تنها دیگری را می فهمد، بلکه در برابر او متعهد می ماند. کمال، در این نگاه، با فروتنی همراه است: پذیرش محدودیت ها، پذیرش نقص، و پذیرش اینکه انسان همواره در راه است، نه در پایان راه.

ازاین رو، سخن از تکامل انسان بدون سخن از آگاهی مسئولانه ناقص می ماند. آگاهی مسئولانه،آگاهی ای است که به خودفریبی و تحقیر دیگری نمی انجامد؛آگاهی ای است که می داند و می پذیرد که نمی داند؛آگاهی ای است که دیگری را می بیند و در برابر او مسئول است. کمال انسان، در این معنا، گسترش پیوسته شناخت، آزادی درونی و مسئولیت در برابر انسان و جهان است؛ مسیری که خود مسیر، کمال می آفریند و انسان را از دانایی صرف به سوی آگاهی مسئولانه می برد.

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English